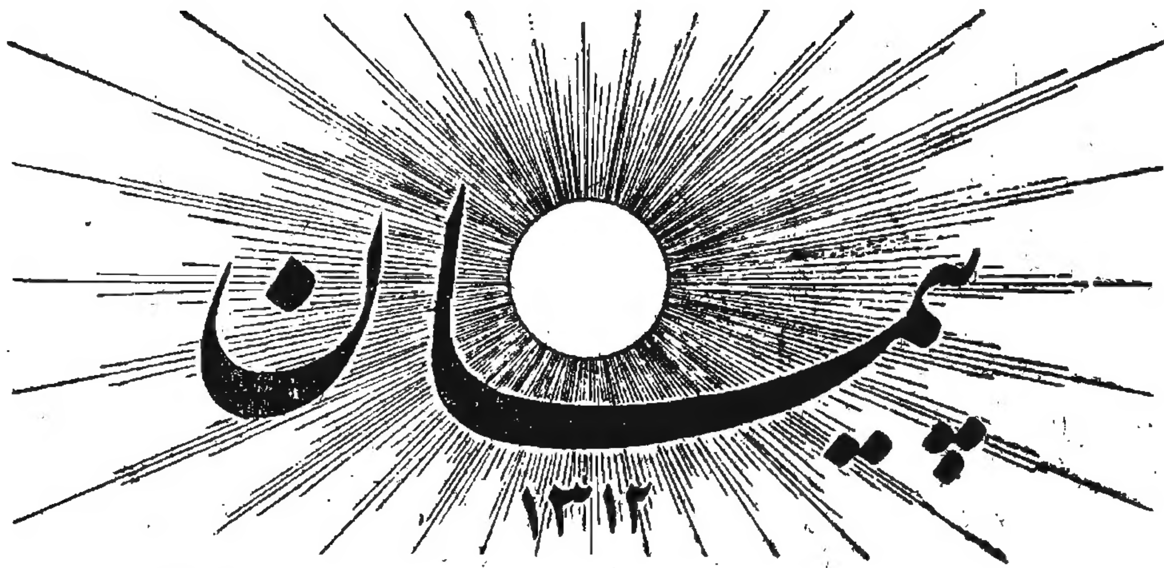

پیمان
پیمان سال یکم
شماره شانزدهم



شماره شانزدهم   شهریور ماه ۱۳۱۳   سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی یك شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ »

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ٦ ماهه ٦ شلنگ

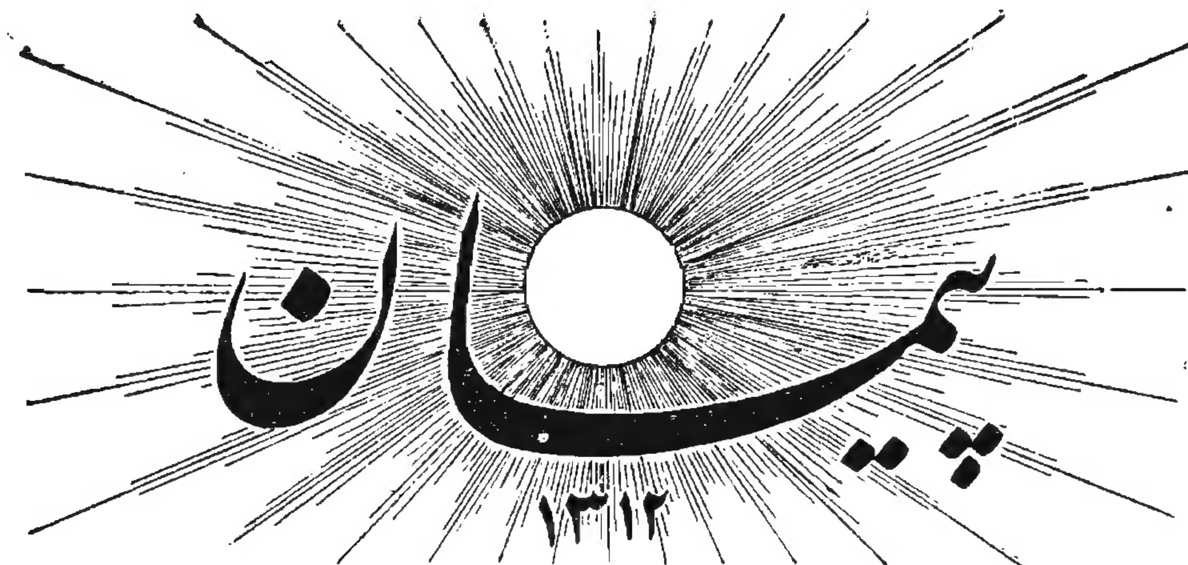
نسخه‌ای چهار ریال (چهارقران)

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹٦

مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده



شماره شانزدهم شهریور ماه ۱۳۱۳ سال یکم

گزارش شرق و غرب

جنگ بولویا و پاراگوی

خوانندگان پیمان در اژانسها خبر جنگ بولویا و پاراگوی را خوانده‌اند. اینجنگ که از سه یا چهار سال پیش برپاست از پارسال که انجمن ژنو (جامعه ملل) دخالت در آن کرده و راپورتی در پیرامون آن نشر داده از آنهنگام در بسیاری از روزنامه‌های شرق و غرب گفتگو از آن می دارند و چون دارای یکرشته رازهایی است ما نیز از آن گفتگو میداریم:

بولویا Bolivia جمهوری کوچکی در امریکای جنوبی است که دارای سه ملیون کما بیش مردم می باشد. پاراگوی Paraguay جمهوری کوچکی دیگر در پهلوی آن است و مردم آن بیش از ۸۵۰ هزار تن نمی باشد.

این دو جمهوری کوچک بر سر یکرشته زمینهایی بنام «گران چاگو» از چهار سال پیش با هم ستیز می کنند و پیاپی خون

یکدیگر را می ریزند و کار کینه توزیشان بانجارسیده که دانشگاههارا بسته همه جوانان را بمیدان جنگ برده‌اند. باآنکه گران چاکو که میدان جنگ نیز هست جای بسیار گرمی است که بسیاری ازجوانان از سختی گرما بیمار میشوند و بی آنکه طبیبی یا پرستاری داشته باشند بادرد ورنج روزمی گزارند وچه بسا که نابود میشوند.

در روزنامها خبر های شگفتی دربارهٔ کینه‌توزی این دوجمهوری می نگارند. از جمله آنکه پاراگوی از ۸۵۰ هزار مردم خود تاکنون صدهزار تن را بمیدان جنگ فرستاده که ۱۰ هزار تن از جنگ یا از گرمای گران چاکو نابود شده وبیست هزار تن کور و شل و لنگ گردیده است.

بولویا را می نویسند هنوز در سال ۱۹۳۲ هجده هزار تن از سپاهیانش کشته شده بودند که شاید تاکنون شمارهٔ کشتگان بدو برابر آن رسیده باشد

آن شگفت‌تر که این جنگجویان هردو سوی نوترین ابزار جنگ رابکار می برند باآنکه هیچیك از ایشان کارخانه برای ابزار جنگ ندارند وهمگونه ابزار را از کارخانهای اروپا وآمریکا می خرند. ازاینجا میتوان دانست که چرا جنگ اینهمه بدرازا انجامیده. همین کسان که از فروش ابزار جنگ باین دسته وآن دسته سودهای گزاف برمی دارند تا خواهند توانست نخواهند گزاشت آتش خونریزی میانه آنان بخاموشی گراید وبازار ایشان از گرمی بیفتد.

پارسال انجمن ژنو دخالت درکار این خونریزی نموده کمسیونی بانجا فرستاد. ولی ازاین دخالت اندك سودی بدست نیامد. این شگفت‌تر که کمسیون که فروش ابزارجنگ‌رابیکی ازدوسوی غدغن کرد تامگر

این راه جلو جنگ را بگیرد دولتها اعتنایی بان غدغن نکردند وهنوز هم جنگ در میانه برپاست وجنگجویان هر روز نوترین ابزار آدمکشی را در دست دارند .

همین موضوع در ژنو مایه گفتگوهایی گردید واز دیر زمانی در بسیاری از روزنامها نیز سخنها از آن رانده می‌شود . امروز برهمه روشن گردیده که یکی ازعلتهای مهمی که آرامش وایمنی را درجهان تکان می‌دهد شرکتهای بزرگی است که کارخانه برپا نموده ابزار جنگ می‌سازند. پیداست که این شرکتها هوادارجنگ می‌باشند وچون کسان توانگر و نیرومندی می باشند ودست درسیاست دولتها دارند اینست که از پیشرفت هرگونه گفتگویی در زمینه صلح و آرامش جلو گیری می کنند .

آن فیلسوفان اروپایی که در صدسال‌ودویست‌سال پیش برخاسته خدا ودین ومردمی وهمه چیز را ریشخند نموده‌مردم را به‌پیروی‌ددان وچهار پایان برانگیخته‌جربزه‌آز را در نهاد آدمیان تحریك می‌نمودند کجایند تا بیایند و میوه آن نهالهای کاشته خود را تماشا نمایند .

اروپا کارش ساخته شده . در جایی که بنیادزندگانی آزمندی‌است در جاییکه آدمی باید بی پول گرد آوردن‌باشد وپروای کسی وچیزی را نکند در آنجا باید هزاران وصد هزاران‌جوانان فدای بهره برداری یك کارخانه ابزار جنگ سازی باشد !

بیهوده نیست که ما هواداران اروپا را در شرق نادانترین و گمراهترین کسان می شناسیم ونکوهش از آنان دریغ نمی‌سازیم .چرا که ما اروپا را شناخته ومعنی اروپاییگری‌را میدانیم ویقین داریم که از

اروپا خزد ومردمی رخت بر بسته شرق هم اگر پیروی اروپارا نماید بحال او خواهد افتاد .

بیهوده نیست که ما جوانانی را که بیخردانه بنشر اندیشهای زهر آلود شوپنهاور و دیگران در میان شرقیان می کوشند دشمن داشته از بد گویی آنان باز نمی ایستیم . چرا که ما نتیجه آن اندیشهای پست و زهرآگین را می شناسیم ونیك میدانیم که از رواج آنها در میان مردمی چه نارواییها پدید می آید .

این نکته را یکی از دوستان پیمان (۱) یاد آوری کرده که در چند ماه پیش که جنك در جزیره عربستان برپا شد مسلمانان در همه جا بجنبش بر خاستند و از مصر و سوریا و فلسطین نمایندگانی برای میانجیگری روانهٔ عربستان گردیدند و در سایه این جنبش نیکخواهانه مسلمانان جنك بیش از چند هفته دوام نکرده آتش آن فرونشست .در آنهنگام که گفتگوی صلح در میان بود و تلگرافها میانه سلطان نجد وامام یمن آمد وشد میکرد چون در بسیاری از آن تلگرافها این‌عبارت بکار می رفت : « بیش از این نباید گزاشت خون بندگان خدا ریخته شود ... » آن دوست ما باین عبارت اشاره کرده می گوید : « سپاس خدا را که هنوز در شرق خدا شناسی ومردم دوستی اثر خود را دارد و کسانی درسخت ترین هنگام خشم و کین پروای آنها را کرده جلو خشم خود را می گیرند . نه همچون غرب که سه یا چهار سال است بولویا با پراگوی برسرتکه زمینی خون یکدیگر را میخورند نه کسی هست که بمیانجیگری بر خیزد ونه خود آنان کسانی هستند که یاد خدا و

(۱) آقای میرزامحمد آقا خانلو از دوستان دیرین دارنده پیمان .

مردمی کرده جلو خشم و کین را بگیرند .. » .

در برخی روزنامها می نویسند که در سایه این جنگ شوم بیشتر خانوادها در بولویا وپاراگوی بی مرد گردیده ونتیجه‌این درآینده‌دانسته خواهد شد که هردو کشور روی نابودی خواهند گزاشت . چرا در جائیکه پاراگوی از ۸۵۰هزار تن مردم خود صد هزار تنی را بمیدان جنك فرستاده پیداست که‌جز زنان‌وفرزندان وپیر مردان وبرخی‌مردان ناتوان بازنمانده · باز پیداست که‌آینده این‌مردم جز نابودی‌نخواهد بود .

ولی ازاینهمه بدبختی بدیگران چه؟! سرمایه داران اروپاملیونها پاوند مایه ریخته وکارخانه توپ سازی و تفنك سازی بر پا نموده اند وصدگونه‌ابزارآدمکشی اختراع کرده وازهریکی فراوان‌ساخته‌اند.اینها باید بفروش برسد و دیگر هیچ !

اینکه باید آدمیان در بندآسایش یکدیگر باشند و بیهوده بزیان دیگران برنخیزند اروپا از چنین دریافتهای آدمیانه بیگانه افتاده‌است.

منظور ما نه‌آنست که شرقیان را بهتر از غربیان بستاییم و یاآنکه مردم عربستان را بر مردم آمریکای جنوبی برتری دهیم · بلکه منظور آنست که گمراهی اروپا را در زندگانی ثابت نماییم .

آیین زندگانی که اروپا امروزدارد نه‌شایسته‌آدمیان‌بلکه سزاوار درندگان می باشد · آن بدآموزانی که از اروپا بر خاسته از شوپنهاور وبرناردشاووبخنرو نیتچه ومانند ایشان که اروپائیان‌فیلسوف می نامندخود یکمشت دیوانه سبك مغز نبوده‌اند و گفته های‌آنان جز یکرشته سخنان زهرآگین بی سر وته نبوده‌وهمانا نتیجه‌بدآموزیهای شوم این‌دیوانگان است که اروپائیان بدینسان آئین مردمی را از دست داده اند .

خود شرقیان خوبند یا بد ما کار نداریم . آیین زندگی که در شرق هست و بنیاد آن مردم دوستی وخدا شناسی است این آئین زندگانی بسیار گرانبهاست که شرقیان باید بنگهداری آن بکوشند و آن را هر چه استوارتر گردانند .

این نکته در بیشتر نگارشهای ما در کار است که اگر نکوهش غرب میکنیم یاستایش شرق می نماییم مقصود نه خود مردمان غرب یا شرق می باشد . ما همیشه از راستی یا کجی راه گفتگو میداریم نه از بدی یا نیکی رَاهروان . در اینجا نیز منظور اینست که از رواج بی دینی در اروپا و پیدایش یکمشت بدآموزان که بیخردانه مردم را به آزمندی برانگیخته و خوی درندگی را در نهاد آنان بیدار ساخته اند این نتیجه بدست آمده که آیین مردی در اروپا از رواج افتاده است . ولی خرسند باید بود که در شرق هنوز آن آیین گرانمایه رواج خود را دارد .

آن کسانیکه در شرق بکندن بنیاد این آیین زندگی می کوشند و از راه نشر بد آموزیهای نیتچه و شوپنهاور و مانندگان ایشان یا از راههای دیگر به رواج آئین اروپائیگری می کوشند زیانکارترین دشمنان شرق میباشند . اینان یا نادانی اند که یارای شناختن سود از زیان ندارند و فریب هیاهوی اروپا را خورده اند و یا فرومایگانی اند که دانسته و فهمیده بکندن ریشه آسایش شرق می کوشند .

بهرحال این بردانشمندان غیرتمنداست که درهمه جا بجلوگیری از این نادانان وفرومایگان برخیزند وشرقیان را از زیان و گزند آنان آسوده گردانند .



بیماری پر گویی

درهر کجا خرد کمتر سخن آنجا فراوانتر

از شگفتی های زمان ما فزونی بی اندازه سخن است . هیچزمانی مردم باین اندازه پر گو نبوده اند .

سخن در زمانهای پیشین ارج سیم وزر راداشت ولی امروز بی ارجتر از سفال وسنگ است .

بدانسان که در زندگانی ساده وپیشین مابزرگترین شماره «هزار» بود و تودهٔ انبوه بالا تر از آن شماری نمی شناختند ولی امروز «کرور» و«ملیون» بر زبانها روانست وچه بسا که «بلیون» و «تریلیون» هم بکار می رود بهمین اندازه سخن درجهان فزون گردیده است می توان گفت مردم امروزی ده برابر بلکه صد برابر زمانهای پیشین گفتگو می نمایند یا چیزنویسی می کنند .

کسانی خواهند گفت : از فزونی سخن چه باك ؟ .. می گوییم فزونی سخن دلیل کمی خرداست درهر کجاخرد کمتر سخن انجافراوانتر وهر کسی هرچه سبکمغز تر زبانش بر گفتگو روانتر می باشد .

این فراوانی روزنامه‌ها فزونی کتابها بیشی انجمنها و کنفرانسها همه اینها گواه کوتاهی خرد ها می باشد .

اگر دو خردمندی درموضوعی باهم گفتگو نمایند هرگز نخواهد بود که بیش از چند جمله سخن برانند . آن کار سبکمغزانست که در هر موضوعی بگفتگوی درازی می پردازند و پیاپی گفته های خود را تکرار می کنند .

می گویند : درفلان کشور سالانه سی هزار کتاب چاپ می شود و روزانه هزاران روزنامه نشر می یابد و صدها نطق با رادیو پراکنده می شود. شگفتا اینهمه سخن برای چیست ؟ .. اگر کارها باخرد گزارده می شود باینهمه گفتگو چه نیازی هست ؟! مگر آنروز که مردم باندازه دهیك امروز سخن نمی گفتند کارها پیشرفت نداشت ؟!

بهترین نمونه برای پرگویی اروپائیان آن کنفرانسهاست که میانه دولتها برپا می شود وخدا می داند که در هریکی تا چه اندازه گفتگو می شود وبااینهمه کمتر نتیجه‌ازآنها بدست می آید. در کنفرانس ابزار جنك (خلع اسلحه) در این چهار سال چه گفتگوهایی که نشده وهمه آنها بیهوده و برای فریب یکدیگر بوده است .

کار پرگویی در اروپا چندان بالا گرفته که در هر کشوری هزاران کسان از راه سخن بافی و سخن فروشی زندگی می نمایند و میان مردم جایگاه والایی دارند . آیا نه اینست که همه رمان نویسان و بیشتر روزنامه نگاران سخن باف و سخن فروشند وبی آنکه مطلبی برای گفتن داشته باشند صدها صفحه را از سخنان خود براه ساخته بمردم می فروشند ؟ .. در زندگانی پیشین ما نیز بیشتر شعرا سخن باف بودند

که از راه این بافندگی زندگی میکردند. چیزی که هست شعرای مابفراوانی سخن بافان اروپا نبودندوهیچکدام از ایشان سخن باین فزونی نمی بافتند. وانگاه شعرهای آنان اگرهم مطلبی نداشت باری سخنانی سنجیده و آراسته ای بود که در بافتن آنها زحمت بکار میرفت . ولی در سخن بافی امروزی اروپا هیچیك از اینها نیست .

در تبریز کسانی که باغ انگور دارند در تابستان چون انگورها میرسد روزی همه خویشان و آشنایان خود را بباغ دعوت می نمایند واین مهمانی جز برای انگورخوردن نیست که میهمانانهرچهمی توانند انگور میخورند .

نظیر این کار در میان اروپائیان آن کنگره ها و کنفرانسهاست که دراین شهروآنشهر برپا می نمایند ومردمانی ازشهرهای دورونزدیك بانبوهی درآنجا گردمی آیند واین گردآمدن جز برای آن نیست کهچندتنی دادپرگوئی داده گفته گو نمایند واینستکه چون آنپرگوییها کردهمی شود کنگره یا کنفرانس بهمخورده هر کسی بجای خود بازمیگردندبی آنکه نتیجهای ازآن گردآمدن دردست داشته باشند .

نمونه این کار در ایران روی داد که دردوسال پیش بنام کنگره زنان شرقی هیاهویی برپا کردند وزنانی ازسوریا ومصر وافغان وهندوژاپون در تهران گرد آمدند . ولی نتیجه بیش از آن نبود که زنانی میدان بدست آورده داد سخنوری دادند وتا می توانستند گفت وشنود نمودند و چون این کار منظور را نپرداختند هر کدام بجای خود باز گشتند بی آنکه هیچگونه سودی از آن کار ایشان در دست باشد .

بی پرده باید گفت این پرگویی بیماریست که اروپا دچار

آن گردیده وسر چشمه آن همانا سستی خرد هاست. وآنچه ما را بنگارش این گفتار برانگیخته آنست که می بینیم این بیماری کم کم بشرق نیز سرایت مینماید.

ما افسوس داریم که شرقیان خودرا بهمهٔ عیبهای غرب آلوده می سازند وبدینسان مفت وبیخود ارج و بهای خویش را از دست میدهند.

امروز رمان نویسی که خود شاخه‌ای از پر گویی غربیان است در سراسر شرق رواج گرفته وبسیاری ازجوانان هر کدام رمانی نوشته و خود دلیلی بر بیخردی خویش بدست مردم میدهد. نیز در هر کجا روزنامهابزرگی و فزونی اوراق‌خود می کوشند واین رادلیل پیشرفت وبرتری کشور خویش میشمارند. بی آنکه‌بدانند که بزرگی‌روزنامه دلیل پرگویی وپرگویی دلیل کوتاه خردیست.

مصر که در راه اروپاییگیری پیشی برهمه کشورهای شرق‌دارد روزنامهایی از آنجا می آید که هر کدام روزانه شانزده ورق بزرك را پر می‌سازد. دریغا این همه سخن برای چیست؟ آیا نتیجه‌این بزرگی بی اندازه روز نامه جز از آنست که مرد مسلمان مصری قام برداشته ستایش فلان ستاره سینمای آمریکا را بنگارد و روزانه یك صفحه روز نامه را پر از آن ستایشهای ننگین گرداند؟!

دریغ ای مرد مصری دریغ! دریغ که تو ارج خود وسر زمین خودرا نمی شناسی! دریغ که راه بسیار کجی را زیر پا داری!

دریغ که درآیین سر زمین تو بیهوده گویی (لغو) گناه است وکسانی نباید درسوگواری برمردگان خودنیز بستایشهای گزافه آمیز وبیجا برخیزند. ازآن‌سرزمین هزاران کسانی برخاسته اند که خاموشی

و کم گویی را بهترین آرایش آدمی شناخته‌اند و هر یکی از ایشان مایهٔ سرفرازی جهان بوده اند . ولی تو پشت پا برهمه چیز سرزمین خود زده پیروی از اروپارا مایه بهتری و برتری می پنداری و بنام این پیروی ستایشگری زنان تردامن ونیمه نا بکار اروپا را ننگ خود نمی شماری .

تو بر خود می بالی که همچون غربیان روزنامه بزرك شانزده ورقی داری ولی فرامرش میکنی که در هر صفحه از آن روز نامه سر فرازی دیگری را ازسر فرازیهای سرزمین کهن خود پایمال میسازی!

مرا شکفتی می فزاید از اینکه کسانی در روزنامهای ایران یاد نویسندگان اروپارا واینکه آنان ازراه نویسندگی زندگی می نمایند کرده افسوسها میخورند که چرا درایران چنان نویسندگانی نباشند ؟!

تو گویی پیدایش آن نویسندگان دراروپا دلیل پیشرفت و برتری اروپاییان است ! تو گویی پر گویی وسخن بافی نشانه برتری یك مردمی بشمار است !

هر کسی بهره ازخرد داردباید بداند که فزونی سخن دلیل کمی اندیشه و کوتاهی خرد است . باید بداند که در اروپا خردها به پستی گراییده و از اینجاست که آنهمه سخن فراوان گردیده و از اینجاست که آنهمه گرفتاری برای اروپائیان پیش آمده .

آن سخن فروشان اروپا که نویسنده نامیده می شوند و برای ایران نیزبودن آنان آرزو می شود مگر چه سرمایه دانشی دارند که یکعمر سخن برانند ؟! آیا جز اینست که سخن از آسمان وریسمان بهم بافته بدست مردم میدهند ؟!

دریغا ! کار یاوه بافی اروپاییان چندان بالا گرفته که « گذشته »

با آن پهناوری وبیکرانی از عهدهٔ یاوه‌بافی آنان بر نمی آید وایفست که بسیاری از ایشان به «آینده» می پردازند.

«درسال ۱۹۴۰ جنك روی خواهدداد درساعت سه پس ازظهر روزهفتم‌مارس هواپیمایان‌آلمان پاریس‌را بمب‌باران خواهند کرد... پس از ده سال که جنك بر پا خواهد بودهمه دولتها از پا افتاده تنها دولت فلانی فیروز وتوانا خواهدماند در بصره کنفرانس صلح بر پا گردیده همه دولتها نماینده در آن خواهندداشت..»

کسی نمی پرسد آقای نویسنده از کی دیوانه شده‌ای ؟! اگر دیوانه نشده ای پس این بیهودگوییها برای چیست ؟! آیا از اینسخنان چه مقصودی در کار است ؟!

این یك نمونه از نویسندگی غربیان است. بیخرد آن کسانی که این‌سیاهکاریهارا برای‌ایران‌ودیگر سرزمینهای شرق‌آرزومی نمایند

بیخرد آن کسانی که بزرگی روز نامه ها را دلیل پیشرفت یکمردمی می شمارند و هیچگاه نمی اندیشند که فزونی سخن جز نشان کمی دانش و خرد نخواهد بود.

اگر این بیخردان دم در کشیده بخاموشی گرایند همین‌موضوع یکی از چیزهاییست که شرق را از غرب جدا خواهد ساخت.

آسیا بایداین برتری را براروپاوآمریکا پیدا کند که‌آسیائیان‌تا می توانند از گفتن ونگاشتن کاسته براندیشیدن و کوشیدن بیفزایند

کسروی

زردشت و محمد

- ۲ -

نخستین گواه راستی هر پیغمبری نبرد او با بت پرستی است .

پس از زردشت پیغمبران دیگر نیز با بت پرستی نبرد کرده‌اند . نخستین کار هر پیغمبری بلکه نخستین گواه راستی او نبرد با این پتیاره گمراهی است . ولی از آنجا که در سرشت آدمیان گرایشی بسوی بت پرستی هست و باسانی زبون پندارهای کج خود می‌شوند بویژه در زمانیکه خردها روی بهستی و پستی آورده باشد از اینجا پیش از پیدایش پیغمبر اسلام و نزدیک به زمان پیدایش او باردیگر بت‌پرستی در جهان رواج گرفته بود .

این زمان دست آویزهای دیگری پیداشده : درسایه آموزگاریهای پیغمبران همه آن‌را دریافته بودند که این جهان باهمه بیکرانی یکدستگاه بیش نیست و نمی تواند بیش از یک آفریده داشته باشد . اینست که به یگانگی آفریدگار اذعان داشته ولی از آنجا که نادانی دامنگیر جهانیان بود بآسانی دست از دامن خدایان دروغی برنمیداشتند و برای هریکی از آنها جایی در زیر دست خدای آفریدگار باز کرده از بهر هر کدام کاری می پنداشتند .

جز از خدا کسی یاچیزی را دست اندر کارهای خدایی پنداشتن بت پرستی است .

زردشتیان را گفتیم که همه رنجهای پیغمبر خود را هدر ساخته

هنوز چندقرنی از زمان اونگذشته بار دیگر پای مهر وناهید وخرداد وشهریور ومرداد و دیگر خدایان دروغی باستان را که زردشت برای برانداختن آنها برخاسته بود بمیان کشیده برای هر کدام جایگاهی در دستگاه اوهرمزدپنداشته برای هر یکی پرستشگاهها برپا نموده «یشت ها» آماده گردانیدند . (۱)

مسیحیان خود مسیح را که پیغمبری بیش نبوده خدایی ساخته انباز خدا گردانیده و بسیاری ازشاگردان مسیح و کشیشان بزرك را دست اندر کارهای خدامی پنداشتند .

یهودیان « یهوه » خدای آفریدگار را تنها از آن خود دانسته او را کوچکتر و بی ارجتر از یك بتی گردانیده بودند .

عرب که بآیین هیچ پیغمبری نگرویده ولی ازهمسایگان یهودی و مسیحی خود چیزهایی شنیده وخدای آفریدگار را شناخته بودند باز دست ازلات و منات و عزی ودیگر خدایان دروغی خود بر نداشته و آنها را میانه خود وخدای آفریدگار میانجی می پنداشتند (۱)

در چنین هنگامی است که پیغمبر اسلام بر خاسته .

اسلام آخرین درس خدا شناسی را بجهانیان داده

اسلام همه راههای بت پرستی را دنبال کرده و بکندن بنیادآنها کوشیده : جز خدا کسی یا چیزی را دست در آفرینش گیتی پنداشتن

---

(۱) « آهورا مزدا بزردشت اسپنتمان گفت که مهر دارندهٔ دشت های فراخ را چون بیافریدم در شایستگی بستایش ونیایش باخود برابر آفریدم ».

امروز بیقین پیوسته که این یشت ها اززردشت نیست وقرنها پس از زمان اونوشته شده واین خود دلیل دیگر است که پرستش مهر و ناهید و امشاسپندان‌قرنها پس اززمان خود زردشت بدین اوراه یافته . وازاینجا پیداست که چگونه آن دین بازیچه هوسهای این وآن بوده است

جز خدا از بهر کسی یا چیزی یارایی در گردش جهان انگاشتن‌جز خدا بکسی یا چیزی سر فرود آوردن‌یا گردن کج کردن یا ستایش نمودن میانه خود وخدا کسی یا چیزی را میانجی ساختن ـ همه اینها بت‌پرستی و برای خدا انباز شناختن است .

راهی را که زردشت باز کرده و این زمان بسته شده بود اسلام دوباره‌آن را باز کرده‌و بسیار پهناورتر گردانیده واز هرخس‌وخاشاکی پیراسته است .

میانه زردشت ومحمدجدایی نیست .

در اینجا روی‌سخن را برزردشتیان بر گردانیده می گوییم : شما اگر بخود زردشت دلبستگی دارید باید گفت سخت گمراهید . خود زردشت پیغام‌آوری‌بیش نبوده‌وهمانا ارج‌او ازآن پیغامی است که‌آورده پس زهی گمراهی آن کسانی که به پیغام ارجی نگزارده دل در خود پیغام‌آور به بندند .

اگر دلبستگی شما بدین زردشت است چنانکه گفتیم میانه دین او با دین اسلام هرگز جدایی نیست . اگر زردشت‌بنیاد یگانه‌پرستی را گزارده پیغمبر اسلام‌آن‌را هرچه استوارتر گردانیده و هر زردشتی ـ اگر براستی پیرو زردشت است ـ باید سخت هوا دار اسلام باشد .

اگر گفتگوی شما بر سر مهر وناهید و خرداد وشهریور است که اسلام‌آنها را دور رانده واز اینجهت با اسلام کینه می ورزید‌دریغا که شما از یگانه پرستی بهره ندارید وبیهوده خودرا «زردشتی» یا «بهدین» میخوانید !

مهر و ناهید و این پندارهای بی خردانه چه ارجی دارند که

کسانی در بند آنها باشند و آنها را مایه کینه ورزی با هموطنان خود سازند ؟! خود شما اگر اندکی اندیشیده و آن پندارها را در ترازوی خود بسنجید هرآینه بیزاری از آنها خواهید جست ! آن ستایشها که در یشت‌ها از این خدایان نابود پنداری کرده شده انصاف بدهید که سخت کودکانه است ! دریغ از هوش و خرد آدمی که گرفتار چنین پندارهایی باشد !

دین آزادگی و گردنفرازی است

این سخن را دوباره می‌گویم که دین آزادی و گردنفرازیست. نتیجه خداشناسی این باید بود که هرکس آزاده و گردنفراز زیست کرده از کسی واز چیزی هرگز نترسد وجز خدا پروای هیچ چیزی را نداشته باشد. ولی زردشتی باید همیشه از مهر و ناهید وخرداد و مرداد و شهریور ورشن و فلان و بهمان ترسیده یک نیم عمر خودرا درستایش و نیایش این خدایان نابود پنداری بسر دهد. بااینهمه زردشتیان دعوی یگانه پرستی دارند !

بیخرد مردمی که در پیری ببازیچه‌های کودکانه بر خیزند

چنانکه گفتیم زیوس و آتینا وهیرا وآپولوی یونانیان وناهید ومهر وخرداد ومرداد ایرانیان ولات ومنات وعزی تازیان — همه اینها یادگار دوره کودکی جهان است . در آن زمانی که مردم راز افرینش را در نیافته کارهای اینجهان را جداگانه می‌پنداشتند هم برای هریک کار خدای دیگری می‌انگاشتند . ولی سپس پیغمبران برخاسته وراز افرینش را بمردم روشن گردانیدند و با دلیلهای بسیار نشان دادند که اینجهان

را یك آفریدگار بیش نیست واو نیازی بمردم ندارد و از آدمیان جز پاکدلی چیز دیگری را خواستار نیست و کسی را جز در کیفر بد کرداریهای خود گرفتار شکنجه نمیگرداند .

بدینسان جهان از دورهٔ کودکی بیرون آمدهٔ و می توان گفت که امروز بسر حد پیری رسیدهٔ بعبارت دیگر امروز جهان از دیده شناختن راز افرینش آخرین پیشرفتهای خودرا کرده و آنچه را که بایستی بداند دانسته . با اینحال کسانی هنوز در بند آن خدایان نابود پنداری که یادگارهای زمان کودکی جهان می باشد هستند و هنوز آنها را فراموش نساخته اند .

نه تنها برادران زردشتی ما که پندارهای بی پایه چهار هزار سال پیش را دستاویز وخودرا گرفتار آنها نموده اند ودر چنین زمانی که مردم از دین رو گردانند وتنها به پشتیبانی خرد است که میتوان بادشمنان دین نبرد نمودهٔ پنجهٔ آنان را برتافت ایشان یکرشته پندارهای بیخردانه رابنام دین پیش میاورند درمیان اروپاییان نیز گرایشی بسوی خدایان کهن یونانی پیداشده وبیابی نام ابولو وزیوس ودیگران شنیده میشود .

این کار درست بدان می ماند که کسانی درشصت وهفتاد سالگی یادروزهای کودکی را کرده بجای کارهای سودمند ببازیچهای کودکانه بپردازند وآن را ننك خرد ودانش خود نشمارند .

یا بدان می ماند که افسانه گاو ماهی که در زمانهای بسیار باستان و درآن دورکودکی گیتی در سراسر شرق وغرب شایع بودهٔ کسانی امروز هم دست ازآن افسانه برنداشته و آنهمه کشفهایی را که در بارهٔ چگونگی زمین ها وآسمانها دردست هست بهیچ نشمارند .آیا چنین کسانی درخور بیزاری نیستند .

نزد خدا تازی و پارسی نیست .

اگر عنوان زردشتیان در نپذیرفتن اسلام و پافشاری در دین زردشت تعصب عرب و ایرانی است باید پرسید مگر نزد خدا نیز چنین تعصبی هست که جز از ایرانیان پیغمبری بر نگزیند ؟ !

چنین تعصبی همانا بدان می ماند که ایرانیان طب اروپائی را بعنوان آنکه از اروپاست نپذیرند . یا یونانیان بطب کهنه جالینوسی بسنده کرده همه پیشرفت هایی را که در آن علم تاکنون شده بدستاویز آنکه از یونانیان نیست بهیچ نیا نگارند .

یا کسانی هنوز همشبها شمع و پیه بسوزانند وصد گونه چراغهایی را که تاکنون اختراع شده بعنوان آنکه از آن خود ما نیست بخانهای خویش راه ندهند . از چراغ برق باآن درخشانی و پاکیزگی بیزاری جسته خود را از آن بی بهره کردانند !

یا آنکه راه روانی در بیابان راهی بخطا پیش کرفته وسر کشته و کمراه باشند و کسی نه از نژاد خود آنان براهنمائی برخاسته و راه راستین را بآنان بنماید ولی آنان بتعصب نژادی سخن او را نانیوشیده بگیرند وهمچنان راه کمراهی خود را دنبال نمایند .

آیا چنین کسانی درخور نکوهش نیستند ؟!

دریغا ما در کارهای بی ارج زندگانی ازپیروی دیگران وپذیرفتن سخن بیگانگان پروا نداریم ونه تنها در کارهای سودمند و دردانستنی ها پیروی از بیگانگان ـ بیگانگان بسیار دور ـ می نماییم باکه در بدآموزیها و کمراهیها نیز سپرده آنان می باشیم .

ولی در خداشناسی ودانستن راز آفرینش که مهمترین دانستنی اوست و باید بیش از هرچیز بان پرداخت پای بند تعصب‌های بیجا گردیده از شنیدن و فهمیدن سخنان بسیار روشن واستوار هم بازایستاده پندارهای بی بنیاد وافسانه های بی پایه چندین هزار ساله‌را بعنوان آنکه از آن خود ماست بر دلیلهای روشن وآشکار برتری میدهیم.

بار ها گفته ایم ودو باره میگوییم: دین نه از آن زردشت و نه از آن محمد می باشد بلکه از آن خداست وخدا برای همه جهان‌میباشد.

دین فهم‌ودریافت آدمی است. وهرگزنمی توان‌درفهم‌ودریافت پای بند تعصب نژادی گردید!

ای زن!

ای زن! اگر تو دست نیازی بکار مرد
گیتی شود برای تو چون روضهٔ ارم
زیرا نه کار مرد سزد زانکه گفته اند
«از شیرحمله خوش بود وازغزال رم»

تبریز صدیقی

کین توزی غربیان

فریاد ز کین توزی غربی فریاد
این کین توزی دهد جهانی برباد
معنی تمدنش بود خونریزی
لعنت بچنین تمدن خونین باد

چهار محال عمانی سیائی

سیل تبریز

این پیش‌آمد ناگوار را روزنامه‌های ایران همه نوشتند و آنچه شرط دلسوزی بود دریغ ننمودند. ما در اینجا تنها بنام تاریخ یاد آن می‌کنیم.

تبریز که از نیمه‌های قرن دوم هجری در شمار شهرها در آمده و از آخرهای قرن چهارم تختگاه آذربایجان گردیده تا کنون آسیبهای بسیار سختی دیده که شاید هیچ شهری در ایران در آسیب زدگی بپای این شهر کهن تاریخی نرسد. زمین لرزها و تاراجها و کشتارهای این شهر هر کدام داستان جداگانه ای دارد. در زمان صفویان تبریز آن دید که هرگز شهری نه‌بیناد!

چیزیکه هست تبریز از سیل آسوده بوده و ما حادثه مهمی از سیل در تاریخ تبریز تا ده سال پیش از این سراغ نداریم. ولی از ده سال باینسوی این سیل چهارم است که تبریز را ویران گردانیده و چنانکه همه نوشتند این سیل آخری از همه انبوه‌تر و دیوانه تر بوده اگرچه از مردم چندان کسانی را نابود نساخته ولی ویرانی بیش از اندازه کرده.

شرح هجوم سیل را دوست گرانمایه ما آقای روایی در همان روزهای نخست فرستاده اند و ما نوشته ایشان را در اینجا می‌آوریم:

«روز هشتم مرداد هنگام ظهر ابرهای تیره منتها الیه افق جنوب شرقی تبریز را فرا گرفته و شروع برعد و برق نمود بدون اینکه قطره باران بشهر ببارد تخمیناً دوساعت غرش رعد علی التوالی بلند بود تا چهار بغروب مانده ناگهان صدای مهیب سیل برخاست و مردم شهر از دور

ونزدیك سراسیمه بطرف رود خانه دویدند در رودخانه بارتفاع دو سه زرع با یکحال وحشت آوری سیل جاری واسباب و مخلفه وتیر وچوب خانه ها را میآورد در این بین خبر دادند در خیابان پهلوی محشر برپاست جماعت بطرف خیابان رهسپارشدند ازصدقدمی که بنده چشمم بآب افتاد با اینکه جلو را جمعیت پشت سرهم گرفته بودند کوهه سیل در بالا سر مردم در وسط خیابان دیده میشد بطوریکه سردرب مغازها که اقلا چهار زرع ارتفاع دارند پیدا نبود ضجه و ناله مردم ازهرطرف بلند واوضاع محشر وفزع اکبر برپا بود و صدای مهیب سیل که از تصادم سنگها حاصل میشد درودیواررا بلرزه درمیآورد سیل بهمین حال تا اوایل شب در جریان بود بعداز آن روی بنقصان گذاشت معهذا تا اواخر شب مقداری باز می آمد

فردا صبح که وارد خیابان شدیم مسلمان نشود کافر نبیند چه خیابانی که گویا از عهد اول رود خانه ومسیل بوده سنگهای ده خرواری بزرگ و کوچك سطح خیابان را ازسد باشی الی دم خیابان تربیت وفردوسی بطوری فرا گرفته که پیادگان بزحمت واشکال قدم میگذاشتند دره های دو سه زرعی در امتداد خیابان احداث شده از اول خیابان باز تا حوالی خیابان تربیت وفردوسی عموماً خانه های طرفین و مغاز ها مملو از آب و گل ولای شده از این خانه بانخانه گذشته همه راویران وخراب کرده فقط مغازهایی که باسنك وآهك وآجر ساخته شده هنوز نریخته‌اند از دم خیابان سرباز خانه قدیم که رو بروی خانه پرویز خان سردار معظم است الی خیابان تربیت سیل وارد خانه ها کاروانسرا ها و باغچه ها شده عمارت الاقاپو بلدیه وایالت ونظمیه و عدلیه و نظام وظیفه

(پستخانه تلگرافخانه سابق) دخانیات مالیه شهر ادارهٔ معارف و سجل احوال وپستخانه بازار همه را آب فرا گرفته و قسمت عمدهٔ سیل از خیابان شاهپور بالاقاپو ونظمیه رفته ودر نظمیه دیوار راشکشته پستخانه بازار و از آنجا بکاروانسرای امیر و بازار امیر و کاروانسرای حاج علینقی وسایر کاروانسرا ها داخل شدهٔ وخراب کردهٔ در حیاط الاقاپو ونظمیه بلندی آب از دو زرع بیشتر بود کهالانهم مثل دریا موج‌میزند اطاقهای عدلیه و نظمیه پرازآب‌و گل‌شدهٔ دوسیه‌های زیادی که‌درانبار را کد بودهٔ زیراب و گل ماندهٔ اجمالا از آلاقاپو تاخیابان پهلوی و همچنین در پشت خیابان تربیت خانه باقی نماندهٔ که آب نگرفته باشد حتی خانهای حاج حسین‌بیت‌الله را که دردربند خیابان تربیت واقع است از طرف خیابان شاهپور آبگرفته ومملو کردهٔ ولی در خیابان فردوسی پائین تر قوه آب کمتر شدهٔ وفقط آب و گل سطح باغ گلستان را پوشیده واز آنجا بطرف پل منجم رفته بسیاری از خانه های مردم فقیر وبیچاره را که در گودی بودهٔمحو کردهٔودر اول شهر هم کوچه کلانتر که‌نشیمن‌جمعی بیچارگان‌بوده‌وزندگانی روستایی‌داشته اندهمه‌پایمال شدهٔ قریه شاد آباد (پینه شلوار معروف) راهم که سیل از آنجا ها بر خاسته بکلی خراب وتلفات جانی هم گویا زیاد دارد در شهرهم‌ظاهراًتا کنون سه چهار نفر جنازهٔ بدست آمده ولی معروف‌است قسمت عمده اسباب و مخلفه وجنازه را بآلاقاپو بردهٔ وزیر خاك وآب مدفون است از همه این خانها که آبگرفته مخلفه واسباب همه زیرآوار وآب ماندهٔ خسارتی که درکاروانسرا و بازار امیر بتجار وارد گشته بسیار اغراق تعریف میکنند الانهم مردم‌فقیر و بیچارهٔ که بضاعتی ندارند در مساجد

سکونت دارند حتی قنوات نقاط سیل زده بکلی خراب و آب بالمره مفقود است

تیرهای تلفون چراغ برق تلکراف همه افتاده درین چند شب شهر در تاریکی است کارخانه راهم سیل گرفته است درختهای طرفین خیابان را اغلب آب کنده وپوست برخ دیگر را با صدمه سنك محو کرده اجمالا امروز شهر ماتم زده وحال رقت آوری دارد که دل اگر سنگ باشد از مشاهده آن میلرزد خیابان بدان زیبایی منظره وحشت آوری بر خود گرفته چه وقت و چگونه جبران این خرابیها خواهد شد خدا میداند همین نقاط که دراین شهر قیمت گزافی یافته بود امروزبی قدرترین نقاط است رئیس بلدیه کیهان برحسب امر همایونی دردژبانی توقیف گردیده

قسمتی ازسیل که از دم مسجد کریمخان داخل خیابان قدیم شده ودر جلو مسجد کبود جاری بود بازارچه خیابان وحوالی را گرفته در حمام کسمائی آب در سوراخهای سر کنبدها فواره میزده است اینها که نگاشته شد شمهٔ از اوضاع خرابی است که ازین حادثه ناگوار روی داده البته شرح مفصل آنرا بعد هادر جرایدملاحظه خواهید کرد»

خبرهایی که تا کنون در روز نامها نوشته اند همگی میرسانند که سیل بسیار انبوه وبنیاد کنی بوده وآنچه آقای روایی دربارهٔانبوهی آن و سختی زیانکاریهایش نوشته اند همه درست و بجاست . بلکه شاید حقیقت بیشتر از اندازه نگارش ایشان بوده . چنانکه در این یکماه که همه نظامیان و کارکنان بلدیه و دیگران برای پاك کردن خیابان می کوشند وهمه اتومبیلها وعرابه ها را دراین راه بکار انداخته اند هنوز خیابان باخر نرسیده .

در یکی از روزنامهای تبریز می نگارد : سیل چندان انبوه و زور آور بود که اگر سد را نشکسته و از دوراه بشهر روان نمیکردید زیانش بیشتر از این می شد · زیرا سیلگاه قوری چای هرگز گنجایش چنان سیلی را ندارد و ناگزیر آب بیرون ریخته سراسر آبادیهای میان شهر را ویران می ساخت .

درباره غرق شدگان سخنهای گوناگونی هست . بنوشته روزنامه تبریز تا ۲۵ مرداد در خود شهر نه جنازه از زیر گلها در آورده شده . ولی در زبانها بیشتر از آن گفته می شود .

درباره دیگر زیانها باید گفت چنان سیل دیوانه بند گسسته‌ای که نابهنگام و بی هیچگونه آگاهی مردم روی به شهر بزرگی همچون تبریز آورده زیان و گزندآن بیشتر از آن خواهد بود که بشمار بیاید یا بنوشتن حق آن گزارده شود .

یك زیان مهم دیگر که بچشم نمی آید ولی زیان بزرگی است و گروه انبوهی را از پا خواهدانداخت ویران کردن قناتهای حکم آباد وشنب غازان وقرا ملك است · این محله ها که فرسنگها باغ های انگور ودرخت وسبزیکاریها دارند ودر اینهنگام تابستان که آب برای ایشان مایه زندگی است بیك ناگاه از سراسر قناتها بی بهره گردیده اند پیداست که بچه زیانهایی دچار خواهند بود. باغها وسبزیکاریها همه خشکیده درخت ها همه هیزم خواهد گردید ·

مادران و خواهران ما

- ۲ -

راز زناشویی

محبت برگزیده ترین جواهر عالم خلقت و همین لطیفهٔ ربانی است که با همه تلخیهای توانفرسای حیات زندگانی را در مذاق بشر چنان شیرین و گوارا ساخته که هیچوقت راضی بترك آن نیست و از تصور مرگ برخود می لرزد.

برجسته ترین نمونه و شاهکار درخشان این بارقهٔ ملکوتی در تشکیلات خانوادگی و خویشاوندی ظاهر واین ظهور بدیع بدرجه قوی و نیرومند است که هرفردی ازبشر بدون استثناء برای تهیهٔ وسائل سعادت خانوادهٔ خویشتن دیوانه وار خودرا بمهلکه دچار واز مرگ بی پرواست.

همین سجیه فطری که زن وشوهر را بهم مربوط میسازد هر آنکس بقوهٔ شهوانی تعبیرش کند راهی بخطا رفته سر زناشوئی را منزلت و مقام بسی بلند تر ازمواء بهیمی است وخاك را نسبتی باعالم پاك نیست

عشق شهوانی هرقدر قوی باشد از وصال وکامیابی هرآینه زایل گردد ولی محبت زن و شوهر روز افزون است و همین موهبت آسمانی است که رشته تشکیلات اجتماعی را بهم پیوسته و تمدن بشری را بوجود آورده است این گوهر گرانبها را درحیات بشر عمل و آثار بسیار وبصورتهای گوناگون نمودار است برخی از آن ذوقی ومعنوی است که بقالب الفاظ نگنجد وبرخی دیگر که میتوان بهتعبیراتی ادا نمود: حب حیات - عاطفه خویشاوندی - علاقهٔ خانوادگی - اتخاذ وطن - استقلال شخصی - زندگانی اشتراکی - تشکیلات اجتماعی - بقاء نوع - رابطهٔ اتحاد - اطمینان قلب - سعی و عمل - و بالاخره سعادت مطلوبه ایست که بشرهمیشه جویای آن است.

هرآنکه در اینمعنی تامل کند درك تواند کرد که فلاسفهٔ روزگار از

چه روی امر زناشویی را تعبیر بسر کرده و اینهمه اهمیت بدان داده اند و با اندك تعمق پی توان برد که حفظ اینعلاقه بین زن و شوهر تا چه اندازه برای جهانیان مهم و قابل توجه واختلالش چقدر در قضایای اجتماعی وانفرادی مضر و فساد انگیز است در عین حال که عقلا واز روی تجربه ثابت ومحقق است که یگانه مقراض قاطع این علاقه بین زن وشوهر نابکاری (فحشاء) و خودسری است .

بدبختانه طبیعت انسانی همیشه سرکش و دربی تخطی بناموس دیگران است . عقلای جهان پس از آزمایشهای بسیار که قرنها زنان از آن در شکنجه عذاب بودند آخرین چارهٔ عاقلانه و عادلانهٔ که برای سد راه مفاسد این تخطی پیدا کردند عدم خلطه و آمیزش زنان با مردان اجنبی و تعیین مجازاتهائی برای مرد و زن بدکار و منفوریت آنان میان توده بود تا مگر علاقهٔ مهر زناشویی محفوظ ماند وخالی ازفحشاء بدان وارد نیاید

ولی نظر باستیلاء و قهرمانی که بالطبیعه مردان را نسبت بزنان است این رویهٔ عاقلانه را بطوری که لازم بود بالتساوی مراعات نکردند چنانکه زنان بدعمل همیشه مورد مجازات و نزد توده منفور شدند ولی مردان را که باعث اصلی این مفاسدند با نظر اغماض ومسامحه دیده وهیچگونه ننگ وعاری متوجه آنان نگردید

زن بدعمل در توده منفور و ننگین شد وکسی بمزاوجتش اقدام نکرد ولی دیده و شنیده نشده دختر و زنی از قبول همسری مرد بد عملی امتناع ورزد . رفته رفته این تبعیض مردان را بکلی متجری و واداربافراط ساخت و بمرورکار فحشاء بالا گرفت تا جائی که مردان متاهل همسر خود را در خانه ترك و شب و روز در پی نابکاری شدند و مفاسد اخلاقی تودهٔ بشر را فرا گرفت و ارکان اجتماعات خانوادگی متزلزل شد و امروز کمترخانواده ایست که در سایه الفت و محبت زناشویی مشمول سر زناشویی و دارای زندگانی سعادتمندی باشد

چنانکه گفته شد این تخطی همیشه از طرف مردان واقع وتنها شوهرانند که مقدمهٔ پیمان همسری را شکسته و باارتکاب فحشاء نسبت بزنان خود خیانت میورزند وکمتر اتفاق افتد زن در آن تقدم نماید واگر چنین اتفاقی افتاد :

برسوایی زنندش کوس بر بام ‌‌ ‌ ‌ ببدکاری شود مشهور و بد نام

هدف گردد بطعن یار واغیار | شود افسانهٔ دکان و بازار
چوشد شوهر ازاین معنی خبردار | پس آنکه خربیاروجنگ کن بار
اگر مرد صلاح اندیش باشد | مسلط برمزاج خویش باشد
طلاقش میدهد بیچند وبیچون | زخانه میکند فی الحال بیرون
وگر باشد شدیدالطبع وبدخو | حسابش از کرام الکاتبین جو

ولی در بارهٔ مردان عادت بمسامحه جاری و توده اهمیتی بدان نمی‌دهد از اینرو مردان خویشتن را در ارتکاب فحشاء آزاد تصور و ننگی از آن برای خود نمیدانند ودر عین حال از زنان خود توقع وفا وعفت دارند

بهر شب تازه معشوقی گزینند | ز هر شاخی گل نورسته چینند
نه ازکس سرزنش بیند نه آزار | نه برخر می‌نشانندش ببازار
نه سدمانی سرش را میتراشد | نه کس آب دهن برروی باشد
اگر بی‌عفتی خودکار بدبست | زن بیچاره رااین‌زجروحدچیست
وگربد دانیش ای مرد گمراه | چرازان‌خود نداری‌هیچ‌اکراه
ز زن داری توقع حفظ ناموس | ولی‌خودبافواحش‌میزنی کوس
زن بیچاره کی میگشت گمراه | اگر ما خود نمیکردیم گم راه

بدیهی است خانوادهٔ که بدینحال ناگوارگرفتار است الفت و محبت از آن فرسنگها گریزان واهلش ازسعادت زندگی محروم خواهد بود ومحیط چنین خانواده همیشه از یك سلسله بغض و تنافر انباشته و بالاخره بیك فلاکت و ابتذال غیرقابل علاج منتهی میگردد

برخی از زنان پاکدل که دامنشان از لوث خودسری مبری است گاهی در مقابل خیانت شوهران ناپکار خویش خود را چون بحکم ضعف نفس و عدم متانت اخلاقی قادر بجلوگیری نمی بینند برای اطفاء نائرهٔ غضب مقابله بمثل کنند و بعقیدهٔ خویشتن انتقام بستانند اینخود عین جهالت و خیانت بر-خویشتن است. پلیدی را باپلیدی دیگر نتوان شست ارتکاب بر جنایتی ازجنایت دیگر انتقام نیست بلکه تیشه بریشهٔ خود زدن است ناصیهٔ حال زنان بقدری صاف و صیقلی است که با اندك شبهه برای همیشه لکه دار شود . زن گوهریست چو بشکست هرگز پیوند نگیرد و مادام‌العمر قدر و قیمت خود را از دست می دهد .

زنانی که بدست شوهران خیانت پیشه گرفتارند اگر در مقابل شوهران نابکار خویش مردانه مقاومت کنند و سازش را بترك زشتکاری منوط و یا جداً طلاق بخواهند چون بفتوای قاضی عقل و وجدان حق بجانب آنها است بالقطع غلبه و فیروزمندی با آنان خواهد بود

این بعقیدهٔ نگارنده در حکم امروز قوی ترین مسئله ایست برای جلوگیری از اعمال شنیعه شوهران هوسران. گرهی را که تاکنون قوانین عالم نگشوده و تعلیمات اخلاقی چنانکه باید چارهٔ نتوانسته باقتضای مقامی که امروز زنان را در توده مسلم است اگر همتی کنند در سایهٔ یکرشته مقاومت های عاقلانه و متانت و بردباری میتوانند با سر انگشت لطیف خود آنرا حل و مردان زشتکار را با پنجهٔ سیمین خویش مقهور و لکهٔ این ننگ و عار را از ناصیهٔ بشر بزدایند و برتری مقام اخلاقی و احساسات دقیق و رقیق خویشتن را برعالمیان ظاهر سازند و الا خویشتن را بنام انتقام جوبی باتش بد نامی سوختن و داغ باطله برجبین خود نهادن کاریست نابخردانه و این رویه درمیان هرمردمی که رواج گرفت بی شبهه ارکان اجتماعیش متزلزل‌شودوسرانجام محکوم بزوال گردد.

راجع بجوانان مجرد نیزچنانکه عمده محدودیت زن‌در ارتکاب باعمال شنیعه بواسطهٔ ننگ و عاریست که از اینعمل برای آنان حاصل و میان اقران موهون و سرافکنده میگردند اگر زن شوهردار است طلاقش میدهند واگر دختر یا بیوه است کسی اقدام بمزاوجت آنان نمیکند و در همه حال منفور و مطعونند.

مردان و جوانانی نیز که مرتکب فحشاء و خود سری هستند اگر در جامعه منفور شوند و زنان و دختران از قبول مزاوجت آنان ابا و امتناع ورزند و بدیدهٔ تحقیر بانها بنگرند جز ترك فحشاء چارهٔ ندارند

اگر کسانی همهٔ لذات زندگی را در هوسرانی بدانند و پشت پا بهمهٔ قیودات زده باشند مرا با آنان سر وکاری نیست مرا روی سخن با کسانی است که تمیزی بین انسان و حیوان قایلند و با قیودات عوالم انسانیت آشنایی دارند

خوانین محترمه باید امروز بسیار دقیق و محتاط باشند و اطراف کار خودرا از هرحیث ملاحظه کنند که بیشتر از این بازیچهٔ هوسهای مردان نشوند اینهمه غمخواری که دایگان مهربان تر از مادر نسبت بزنان ظاهر میسازند همه غوغایشان سر لحاف ملانصر الدین است و کسی را جز هوا و هوس سودای دیگر بر سر نیست شوهرانی که در همه حال خودرا آزاد و مختار میدانند و بعقیدهٔ خود از طوفان هفت دریا قطرهٔ بدامنشان نمی نشیند اندیشهٔ نیك و بد کسی را ندارند

هنوز که دایرهٔ عمل برای مردان هوسکار تا اندازهٔ محدود و تنگ است معهذا غالبا همسران بدبخت خودرا ترك و دمی از فحشاء و باهوسی فرو ننشینند تا چه رسد بموقعی که طغاری بشکند وجهان بکام کاسه لیسان گردد بعبارت دیگر کسانی که در آرزوی آزادی زنان می باشد بآرزوی خود برسند که در اینحال رسم زناشوئی یکسره برافتد و زنانی که دیروز کدبانو وشریك زندگانی شوهر بودند فردا جای گزین ...... و ملعبه دست شهوت پرستان خواهند بود چنانکه زنان اروپا بهمین درد گرفتارند واز چاره سازی عاجز

شاید تصور اینحال در مذاق بعضی از زنان باهوس آنقدرها تلخ و ناگوار نباشد ولی اگر اند کی افق نظر خود را وسعت دهند در دورهٔ زندگانی خود موسمی بنظرشان خواهد رسید که بوستان جوانی پژمرده و برف پیری باریده بلبلان نواخوانی که در اطرافشان ترانهٔ عشق آمیز داشتند همه کناره گرفته جز خار یار وهمدم نمانده و غیر از آه و زاری غمخواری ندارند .

در دورهٔ شصت و هفتاد سالهٔ زندگانی زنان طراوت جوانی جز ده و پانزده سال باقی‌نماند سنین عمرشان چون از سی گذشت رو بانحطاط گذارد رفته رفته دوستدارانش را تجنب گیرند و همدم دیگر گزینند دیگر یادی از یار دیرینه نکنند و در گوشهٔ فراموشیش ترك نمایند زنانی که صد ها عاشق دلباخته داشتند اکنون بی یار و بی خانمان مانده و از تحصیل قوت یومیهٔ خود عاجز است ناچار در کارخانهای جهنمی و تونلهای تنك و تاریك معادن اختیار عملگی و مزدوری کنند و اگر کسی بمحیط اروپا نظری بیفکند ملیون

ها از این زنان بدبخت خواهد دید با زندگانی که مرگ بدان ترجیح دارد اعاشه مینمایند ولی افسوس نظر ما فقط بهمان دورهٔ ده و پانزده سالهٔ زنانی است که با صورت زیبا و قیافهٔ دلربا بازیچهٔ دست هوسات مردان نابکار و آرایش منظرهٔ اروپا هستند و کسی متوجه صفحهٔ دیگر که صد ها ملیان زنان زشت و عجوز با سوء حال گرفتارندنمی‌باشد و فی‌الواقع غمخواری طرفداران نسوان از خانمهای جوان و زیبا است زنان پیر و زشت را که در عالم شرق در سایهٔ پرستاری شوهران زندگانی راحتی دارند جزو موجودات حساب نمیکنند

تبریز ناصر روایی

***

خدا زنان را برای کارهایی آفریده‌و مردان را برای کارهایی

ای خواهران ساده دل ای مادران پاك
زنهار اگر ز پیشهٔ مردان زنید دم

جز کار خانه داری و فرزند پروری
زن را کند روانه بسر منزل عدم

تازیب بوستان بود و پاسبان باغ
گل تازه روی خوش بود و خاربن دژم

مرد از پی حفاظت ناموس و زیستگاه
باشد خشن رواست چو شیری که در اجم

زن از برای زینت ایوان و حفظ نسل
آسوده به بسان غزالی که در حرم

جوئید کارهای زنانه که گفته اند
از شیر حمله خوش بود و از غزال رم

زنجان ـ شاهزاده خسرو دارائی

شعر در پیمان

-- ٤ --

آقای سید عبدالله شیوا از شعرای چهار محال ترکیب بندی ساخته که در آن پیروی از آقای گوهری نموده ونکوهش اروپاییان واروپا خواهان کرده وبایکرشته اشعاردیگر نزد ما فرستاده .

ترکیب بند آقای شیدا چون درازاست وانگاه در بسیاری ازمضمونها بااشعار آقای گوهری یکی می باشد ما برای پرهیز از تکرار باین زودی چاپ آن نمی نماییم و شاید درآینده بچاپ آن پردازیم . ازاشعار دیگر تکه ای راکه در نکوهش اروپاییگری و در باره رمان نویسی اروپاییان سروده شده در اینجا چاپ می کنیم و بهرحال خرسندیم که سخنوران ایران بزمینه نوینی در سخنوری درآمده وباجربزه خدادادی خود بمایاری می کنند . برآقای شیدا نیز سپاس می گزاریم .

ولی این نکته رادر اینجادو باره یادآوری می کنیم که مقصود مانه دشمنی با اروپاییان است بلکه میخواهیم معایب زندگانی آنها دانسته شده وشرقیان از این راه اروپاییگری که امروز زیرپادارند بر گردند واز روی خرد واندیشه راه بهتر دیگری برای زندگانی پیش گیرند پس کسانیکه شعر در این زمینه می سرایند باید این نکته هارا رعایت نموده زبان بهجو اروپاییان نیالایند و بیش ازهر چیز اروپاییگری شرقیان را که جز هیاهو پایه ای ندارد نکوهش نمایند :

***

برادر گر تو نیکو اعتقادی   مسلمانی و ایرانی نژادی

مزن بر دامن بیگانکان چنگ   زبیهوشی مکوبرفرق خودسنگ

باخلاق اروپائی مکن خو   چه جوئی آب چون بینی تهی جو

ز تقلید اروپائی مجو کام — که گم گردی در این ره گر نهی کام
بصنعت گرچه وی از ابر برشد — ولی اخلاق او از بد بتر شد
باسم دربسی خر مهره سفتند — حکایاتی فزون ز اندازه گفتند
همانا آن سخنهای پریشان — بود آئینه اخلاق ایشان
چه نیکو بنگری در هرحکایت — اساس آن بود نوعی جنایت
نظر بر هرحکایت چون کنی باز — چنین افسانه بینی گشته آغاز
فلان مسیو بمادامی چنانی — بسته عقد الفت در نهانی
وزان آورده مولودی بعالم — کزو بنیان قصه گشته محکم
و یا آنکو بدزدی قهرمان است — اساس دیگر فن زمان است
ز ناموس شهان کشور خویش — نوشته ز شتکاریها ز حد بیش
سیه کاری ز هر زن بیش باشد — توانگر یا که خود درویش باشد
بود از خاندانی با شرافت — و یا از خانهٔ پرعیب و آفت
به پیش هر کسی اورا بها بیش، — بود حتی به پیش شوهر خویش
مرا زین داستان بگرفته حیرت — مگر نبود در ایشان هیچ غیرت ؟!
که گر بودی جوی غیرت در ایشان — چنین کی باحکایاتی پریشان
همی دادی ز راه جور و بیداد — ز مردم خرمن ناموس بر باد
در آن مردم که نبود ننگ و ناموس — مگو از مهر ایشان روز و شب کوس
مزن دایم دم از تمجید ایشان — بهر کاری مکن تقلید ایشان
در این گفتار خود گر راستگوئی — بسوی آدمیت راه بوئی
چرا هر شیوهٔ زشتی که دیدی — برای خویشتن عادت گزیدی ؟!
بذیر این پند من ای یار جانی — مکن تقلید در بد تا توانی !

چهار محال ـ سید عبدالله شیدا

در پیرامون تندرستی

دوافروشی

پس از درج مقاله راجع باوضاع طبابت ورفتار اطبا با مردم بعقیدهٔ من اگر از اوضاع دواخانها و رویهٔ که فعلا دوا فروشها در مملکت ما در دست دارند صحبتی نکنیم و چیزی ننویسیم اوضاع طبابت و وضعیت مرضا درنظر عموم‌روشن نخواهدشد . زیرا همین نظری که اغلب دانشمندان محترم نسبت باطبا دارند که فن شریف طب را برای مال اندوزی تخصیص نموده اند بدیهی است نسبت بدوا فروشها هم این نظر را دارند .چون هریك نفر دوافروشی در یکی از شهر های مملکت ما در نتیجه داشتن دو سال مغازه دوافروشی مبلغ گزافی بدست‌آورده و بغیر از دوافروشی مشغول تجارت دیگری هم میباشند . برای اثبات جمله فوق چندین دواخانه معروف درایران موجودند که در نتیجه چند سال زحمت مبلغی سرمایه برای کار اندوخته اند با آنکه دواخانهای متعدد دیگری هم در مملکت هستند که‌کارکنان آن از تهیه معاش روزانه خود عاجزند ـ

اصلا طرز دوافروشی درمملکت ما روی اساس غلطی است که مضرات آنرا با دلائل مثبت ذیلا عرضه میدارد:

اولین رویهٔ غلطی که اغلب دوافروشها دردست دارند همان سبك تجارتی است که درشغل خود پیش گرفته اند .

یعنی مقصد دوافروشهای مملکت ما دواسازی و دواپیچی نیست بلکه دوافروشی است و اینگونه دواخانها محلی است که اقسام دواهارا درشیشه چیده ومنتظر خریدار است چه شیشهٔ بسته وچه مثقالی ـ

در دنیا عمل دوا مربوط بسه شعبه است (۱)کارخانهٔ که دوا میسازد ومیفروشد (۲) تاجری که اقسام دوا ها را ازکارخانهای مختلف خارج وارد کرده میفروشد (۳) محلی است که دوا ها را مطابق نسخه دکتر با هم

ترکیب کرده و بدست مصرف کننده (مریض) میدهند-پس اولی کارخانه ایست مهم که سعی می‌کند هر چه بتواند برای اشتهار خود دوا ها را بهتر از سایر کارخانجات ساخته و برای پیشرفت کار ارزانتر بفروشد اما متاسفانه ما از داشتن کارخانهای دوا سازی محروم هستیم وتنها شعبه دوم یعنی وارد کردن اقسام دوا ها از کارخانهای اروپا و بفروش رسانیدن آن درمملکت ما رواج دارد

تجار متعدد بلکه درهر شهری عده زیادی ازایشان مشغول این شغل می باشند و این قسمت تجارتی است آزاد و مورد ایراد زیاد واقع نیست مگر از یکنقطه نظر که چون بپول خارجه خریداری مینمایند و آن پول همیشه ترقی و تنزل مینماید در نتیجه قیمت دوا هم گران و ارزان میشود و البته تاجر هم هیچوقت حاضر نمیشود جنس خود را با ضرر بفروشد پس مجبور است دوا را نگاهدارد تا بقیمت حسابی بفروشد و بهمین علت است که اغلب دوا های دواخانهای مملکت ما فاسدند و اثر سوء آنها بـه مرضای بدبخت بخشیده میشود .

اما قسمت سوم که ازین دو قسمت مهمتر واز روی اساس غلطی در مملکت ما پیش میرود آن محل ترکیب کردن دوا ها وبدست مریض دادن است که آن محل را دواخانه مینامند . اولین عیب درفن دوافروشی مازیادی دواخانها است در یك محل . مخصوصا بودن دواخانهای زیاد در شهر های بزرك تولید رقابت دوا فروشان را مینماید و هر دوافروشی سعی میکند که بوسیلهٔ خوبی دوا و صحت عمل و لطافت دواخانه بلکـه بوسیله ارزان ـ فروشی حتی بعضی اوقات از قیمت خرید هم کسر فروختن مشتریان خود را زیاد نماید بدیهی است در هر تجارتی رقابت نمودن تجار بنفع خریداران اجناس تمام میشود ولی در قسمت خرید دوا بضرر خریدار تمام می شود زیرا اگر بقول دوا فروشها اعتماد داشته باشیم که بقیمت خرید می فروشند پس مخارجات یومیه را از کجا وبچهٔ وسیله تهیه و امور معاش خودرا از چه راهی آماده میکنند اگرچه بعضی دوا فروشها برای اثبات حرف خود وجلب

توجه مشتریان بعضی اوقات حاضر میشوند در حضور دوستان ومشتریان دفتر خرید خود را ارائه داده و از روی آن خرید بفروشند و خریدار بیچاره هم غافل از اینکه دوا فروش مصارفی دارد از قبیل کرایه مغازه وخرج ورود دوا و مخارجات شخصی خود پس این قسمتها را از کجا اداره میکند که دوا را بقیمت خرید میفروشد ؟!

در اینجا راه های تقلب دوا فروشان باندازه زیاد است که هیچ وقت خریدار نمیتواند به آنها پی ببرد دوا فروشی که با قسمهای زیاد و با دفتر خرید خود که برای اثبات حرفش در دست دارد و میخواهد بمشتری ثابت کند که دوا را از روی خرید بمشتری میفروشد از کجا میتوان معلوم کرد که این‌دوارا بواسطه فاسد شدن بقیمت ارزان ازتاجر دیگری خریداری نکرده و بمشتری خرید دیگری‌رااز همان دوا در دفتر نشان نمی دهد ؟ ! فرض کنیم که اینطور هم نباشد چطور میتوان ثابت کرد که مقدار دوائی که بمشتری میدهد مطابق نسخه میباشد مخصوصا در ساختن شربتها مگر مشتری میتواند کنترل کند که فلان شربت دواها را بمقدار نسخه طبیب دربر دارد یا خیر ؟! همچنین تقلبهای دیگر مثل مخلوط کردن گردها بیکدیگر که یك گرد ارزان قیمت را بایك گردگران ممزوج می‌نماید که این قسمت را نه مریض میتواند تشخیص بدهد و نه طبیب ، مثلا اگر یك خوراك جوهر گرم در یك مریض اثر می‌بخشد ویك خوراك دیگر ابداً بمریض دیگر اثر نمی‌نماید مریض در فکر نمی افتد این جوهر گرم هم مثل اولی خالص بوده یاخیر

بلکه در اینموضوع مریض معالجه دکتر را ناقص دانسته و دکتر هم ناچار است تصور کند که چون مریض مراعات پرهیز و دستور اورا نکرده نتیجه نگرفته است و هیچکدام نخواهد دانست که موثر واقع نشدن معالجه از سوء عمل همین دوا فروش با وجدان است که جوهر گرم را بقیمت خرید بلکه ارزانتر از قیمت خرید برفقا و مشتریان عزیز خود میفروشد. همین‌جوهر گرم را اگر با شیشه ممهور کسی از دوا فروش خریداری نماید خواهد

فهمید که این جوهر در شیشه ممهور هم قیمتش ارزان است یا اینکه پس از باز شدن و بتدریج بفروش رسانیدن و کمتر از مقداریکه دکتر درنسخه تعیین نموده بمشتری دادن قیمتش ارزان می‌شود ؟ پس زیاد بودن دواخانه این نقص را دارا است که دوافروش مجبور است برای جلب توجه مشتریان و شهرت ارزان فروشی خود تقلب نماید ـ از طرف دیگر بواسطه حس رقابت مجبور است همه قسم دوارا داشته‌باشد و بواسطه پیدا نکردن خریدار دوا را بقدری نگاه دارد تا فاسد شود مخصوصا اغلب دوا ها که بواسطه گذار نور و از سرما و گرما فاسد میگردند

از این قبیل دوا های فاسد در دواخانه های ما زیاد پیدا میشود و به‌آن دوا فروش هم نمیتوان ایراد کرد که چرا دوا ها را نگاهداشته پس از فاسد شدن میفروشد . در این قسمت‌هم در هیچ نقطه مملکت از طرف اولیای امور تفتیشاتی بعمل نمیاید و جلوگیری نمیشود. دواساز یا دوافروش حتی‌المقدور سعی میکند دوا را بنفع زیادی بفروشد مخصوصا به اشخاصیکه از قیمت دوا بی‌اطلاعند مرضاهم در اثر عدم اطلاع سعی میکنند دوا را ارزانتر بخرد بی آنکه دقت نماید که دوای خوب و بدون کسر از مقداری که طبیب نسخه نموده نه‌خریده باشد

بودن دواخانه زیاد دریك شهر زیان دیگری هم دارد و آن ارزان شدن قیمت خود دوافروش است زیرا همه کس سعی‌میکند اجازه دوا فروشی را بوسائل مختلفه اخذ نموده و دکانی اجاره کرده و یکی تابلو و چندشیشه دوا باقرض و ضمانت این و آن تهیه کـرده مشغول دوا فروشی شود و این فن را که اهمیتش کمتر از طبابت نیست تبدیل بدکان نموده و بهر نوعی که استعداد تجارتی دارد دوارا بفروشد که قروض خودرا داده و پس از مدتی صاحب سرمایه سرشاری شود .

زیان دیگری که طرز دوا فروشی‌ما دارد این است که چون این قبیل دکاکین و این طرز دوا فروشی در ولایات و شهرهای کوچك رواج ندارد ودوافروشها نمیتوانند دراینگونه محل‌هاپولی گردآورند مجبورند درشهرهای بزرك

مخصوصا در مراکز دواخانه بازکنند این است اگر مقایسه کنیم میبینیم در شهرهای بزرك مثل طهران تبریزاصفهان برایهرچند هزار نفوس یك دواخانه هست ودر شهر های کوچك وولایات برای صد هزار نفوس هم یکی دواخانه حسابی نیست وهمه سعی میکنند درشهرهای بزرك که به اندازه خود دواخانه دارد درآنجا جمع شده ودرآنجا دواخانه باز نمایند در صورتیکه در شهرهای کوچك و قصبات چندین هزار جمعیت بواسطه نبودن دواخانه درمضیقه هستند بلکه دربعضی مواقع بواسطه نبودن دوای لازمی تلف میشوند

یك زیان مهم دیگری است که آن هم به مریضها و همبه اقتصاد ملت و دولت ضرر میرساند و آن ایناست که هر دواساز سعی میکندبرای شهرت و استفاده خود با دواخانهای خارجه بند و بست کرده و دواهای آن دواخانه را که به اسامی مخصوص انتشار میدهد وارد کرده نمایندگی را بخوداختصاص بدهد و بهر قیمتی که خواست دوارا بفروشد و برای فریب دادن مردماعلانات مختلف راجع به ارزانی قیمتآنها مینماید

اینبرای مرضادوضرر دارد یکیآنکه پول زیادی برای تغییر اسم دوا میدهد در صورتیکه آن دوا بغیراز دوا های معمولی نیست وچندان تازگی ندارد . منتها یکنفر دواساز خارجی ترکیب کرده و اسم مخصوصی بروی آن گذارده وپول زیادی برای همین اسم جدید میگیرد نه برای خوبی و تازگی دوا و ضرر دیگرآن است که مرضای ما کم اتفاق میافتد که برای سر درد یا سینه درد یا کسالت جزئی دیگر به طبیب مراجعه کنند و همچنین تابستری نشوند مجبور به خریداری دوا نمیشوند پس این دوا های سربسته فرنگیکه درآن بغیراز مقداری جوهر و شربت قند هیچ نیست و مطابق اعلان دواخانه دوای تمام درد های صعب العلاج است مرضای بیچاره ما با آن امراض مزمن شدید که در اثر تسامح و غفلت خودشان مبتلا هستند چه استفاده از این قبیل دوا میتوانندبنمایند ؟ پولیهم که برای سربسته میدهند نصفش قیمت شیشه و اعلانات در جرائد است ثلث دیگر قیمت خرج راه وگمرك است در

درآن‌هم استفاده فروشنده است و قیمت اصلی دوازده قران یك قران میباشد و بیچاره مردم چه مبلغ گزافی برای خرید اینگونه دواها بخارجه میدهد .

پس این دوا های سربسته به اسامی مختلف که بعضی ازآنها شهرت غریبی در مملکت ما پیدا کرده بغیر از فریب دادن مرضا و معطل نمودن آنها در عمل معالجه و گرفتن پول زیاد ازمردم و تحویل کارخانهای دواسازی اروپا دادن فایده دیگری ندارد .

خلاصه کار دواخانهای مملکت ما منحصر بدو چیز است یکی فروختن دواهای سربسته فرنگی و دیگری ترکیب کردن چند دوا مطابق نسخهٔ طبیب و اشخاصیکه وارد این شغل هستند نمیتوان اسم آنهارا دواساز گذارد بدیهی است آنهارا باید دوافروش نامید و برای فروختن دواهای سربسته یاترکیب کردن چند قلم گرد مطابق دستور طبیب به سواد وتحصیلاتی احتیاج ندارند. بهمین جهة است که اغلب دوا فروشهای مملکت ما بی‌سواد و دارای اطلاعات لازمه نیستند و ازاین لحاظهم مورد ایراد واقع نمیشوند زیرا طرز کاری که دردست دارند آنها را مجبور بکسب اطلاعات و تحصیلات نمینماید بعضی از اشخاص مخصوصا دکترها و روسای دوائر خیال میکنند که اصلاح شغل دواسازی در تحصیل و باسواد بودن دواساز است و دوا فروشهارا مجبور به دادن امتحان و اخذ تصدیق مینمایند درصورتیکه بعقیده بنده بدینوسیله این کار اصلاح نخواهد شد و اگر یك دواسازیهم باسواد و تحصیل کرده باشد به طرز کاریکه در دست دارد از علم خود استفاده نمینماید و اصلاح کار دوا سازی فقط با یك اقدامات اساسی ممکن است پیشرفت نماید و آن این است که بوسیله قانون مخصوصی کاردوا فروشی را محدود نماییم بدین معنی که هرکس‌میخواهد دواخانه باز کند قبلا از بلدیه محل اجازه رسمی گرفته وبدین ترتیب دواخانهای هرشهری محدود خواهد شد و ضمنا دواخانه درمحلی دائر خواهد شد که رفع احتیاجات مردم را بنماید نه اینکه مثل وضعیت فعلی که در هرکوچه و خیابان هرشهری چندین دواخانه موجود است و در بعضی نقاط دیگر یکی وجود ندارد وقتی

تعداد دواخانه محدود شد دواسازهائیکه میخواهند دواخانه جدید باز کند مجبور میشوند از شهرها صرف نظر کرده در قراء و قصبات که امروز بیش‌ازهمه‌جا احتیاج به دواخانه دارند باز کنند راجع به قیمت دوا یگانه راه اصلاح آن‌تعیین نمودن قیمت فروش دواست که از طرف وزارت تجارت هر ششماه یکمرتبه قیمت آنرا تعیین و بدواخانها ابلاغ نمایند واین قسمت را خیلی‌آسان میتوان اجرا کرد در صورتیکه وارد کردن دوا را خود دولت یا چند تجارتخانه محدود اختصاص بخود بدهند و به قیمت معین از کارخانهای خارجه خریداری نمایند این‌کار مورد چندین قسم استفاده خواهد بود .

۱ آنکه وقتی خریداری منحصر به سه‌چهار کارخانه محدودشد میتوان دواهارا به قیمت ارزان بدست‌آورد .

۲ همیشه دواهای تازه وارد کرده بمصرف میرسانند وهمچنین‌دواخانه های معتبر که همیشه میتوانند دوای تازه وبقیمت معین بدست بیاورند درفروش ازحیث قیمت و وزن تقلب نخواهند نمود .

و همچنین خریداران با اطمینان کامل راجع به خوبی دوا و قیمت اصلی میتوانند دوا را خریداری نمایند بدون اینکه وقت خود را برای گردش در دواخانهای متعدد برای ارزان خریدن یا بهتری دوا ضایع نمایند وقتی هم دواخانه معتبر دید که مردم ما بین اینگونه دواخانه و سایر دکان‌دار ها که به دوافروش مردم‌را لخت‌میکنند فرقی‌میگدارندبدیهی‌است بدون‌ترس ازخسارت وضرر برای جلب توجه مشتریان محتاج به قسم یاد نمودن و ارائه دادن دفتر خرید خود نخواهد بود و درعوض به صحت عمل ونظافت دواخانه و دقت‌درپیچیدن وتر کیب‌کردن دواها میپردازند .

اما راجع به دواهای سربسته خارجه باید بکلی در ورود آنها قدغن نمود که اینهم مورد استفاده است زیرا بدینوسیله مبلغ زیادی ازمملکت برای خریداینگونه دواها خارج نخواهدگردید ودیگرآنکه دواسازهای مملکت مامجبور خواهند شد که در صدد ترکیب نمودن دواها بر آیند دواهای تازه ساخته

بمصرف خواهند رسانید مخصوصا شربتهای مقوی که بغیراز چند مثقال شراب و پوست گنه گنه و دوسه قلم دوای دیگر چیزی ندارد و البته آن شربت چنانکه ساخته وارد شده ومدتی‌هم در دوا خانه بماند موقعی که بدست مصرف کننده بدهند شرابش ترش و فاسد شده و در عوض استفاده ضرر زیادی برای مریض دارد در صورتیکه همین شربت را میتوان در هردواخانه ساخت و به ارزانترین قیمت بمصرف رسانید.

از طرف دیگر فریب خوردن مرضا هم ترك خواهد شد زیرا دوای سربسته اوروپا نیست که در اعلان آن ذکر شده باشد (این دوا معالجه کننده تمام امراض دنیا است) بلکه بعوض اینگونه دواهای بی‌فائدهٔ به‌اطباء مراجعه خواهند نمود و پس از تشخیص اساسی مرض خود اقدام به خریداری دواهای لازمه خواهند نمود.

دکتر تومانیاس

* * *

پیمان : این مقاله دوست خودمان دکتر تومانیانس را از آنجهت چاپ نمودیم که معایب دوا فروشی ایران را از نظر فنی شرح میدهد و چنانکه خوانندگان می بینند آقای دکتر ایرادهای بجایی بر رویه دوافروشی ایران گرفته است.

ولی درکار طبابت و دوافروشی ایرادهای عمده دیگری ازنظر پاك‌دلی و زندگانی خیرخواهانه هست که ما آنها را در مقاله های دیگری شرح خواهیم داد.

کسانی از خوانندگان پیمان ایراد برعبارتهای آقای دکتر دارند. باید دانست که آقای دکتر تازه شروع بفارسی نویسی کرده اند وآنچه ما میدانیم این نگارشها ازایشان فداکاری و جانفشانی است که اگر دیگری بجای او بود زحمت این نویسندگیها را بخود هموار نمیکرد وانگاه در نگارشهای دانشمندانه مطلوب عمده معنی است نه عبارات و بهمین جهت است که ما نیز دست درعبارتهای آقای دکتر نبرده بحال خود می گزاریم.



تیشه های سیاست

— ۲ —

یکی از تیشه های سیاست « پراکنده دینی » است . با این تیشه بنیادهای بس استواری برافکنده شده ودرشومی آن این بس که سیاستگران غرب همیشه آن را بیشتر از دیگر ابزارها بکار می برند .

امروز یکی از گرفتاریهای ایران راههای جدا جدایی است که بروی ایرانیان باز کرده و پراکندگی در میان آنان پدید آورده اند . نمیگوییم : این گرفتاری را اروپائیان تهیه دیده اند . می گوییم : آنان از این پراکندگیها فایده برده همیشه بترویج آن کوشیده اند .

تاریخ ایران از آغاز پادشاهی قاجاریان دردست ماست ونیك میدانیم که در آن زمانهای ناتوانی دولت کار کنان سیاسی انگلیس و روس که درایران دخالت درکارهای اینمملکت می نمودند بیشتر رابطه ایشان بادسته های کوچکی بود که از کیش رسمی ایران برکنار و از توده ایرانیان دل آزرده وبیزار بودند . چه این کسان درسایه کینه ای که از ایرانیان دردل خود داشتند باسانی آلت دست بیگانگان گردیده وباسانی زیربار هر گونه خیانت کاری می رفتند .

همچنین میدانیم که بدعتهای دینی که در قرنهای آخر در ایران پدیدآمده سیاستگران روس وانگلیس پشتیبانی از آنها دریغ نداشته‌اند بلکه تا توانسته اند ترویج و تشویق کرده اند ٠

دراین بارهسخن فراوان استومی توان گفت که بیشتر شرقشناسان که ماآنها را از شمار دانشمندان بیغرض می گیریم خودکار کنان سیاسی اروپا بوده اند وهمیشه برای فتنه انگیزی میانه شرقیان وترویج زشتکاریها درسراسر شرق می کوشیده‌اندواینست که همیشه بموضوعهایی دست زده اند که نتیجه‌آنها رواج بدعتهای دینی وفزایش پراکندگی در میان شرقیان بوده ٠

اگر چنان غرضی درکار نیست بیك دانشمند پاریسی چه که سالها رنج برده جستجو ازتاریخچه زندگانی حسین‌منصورحلاج کند؟! اینهمه گفتگو از زردشت پیغمبر چند هزار ساله ایران و از گاتها و و یشتهای‌او برای‌چیست؟! تااین اندازه بداستان‌باطنیان پرداختن‌و کتابهای آنان را زنده گردانیدن برای اروپائیان چه سودی دارد ؟!

آیا براستی رباعیهای خیام‌آن ارج وبها را دارد که شرقشناسان می گویند ؟! آیا در این رباعیهایك فلسفه خردپسندی‌یاد داده شده؟!

ما اصرار نداریم که همه این شرقشناسان کارکنان سیاسی اروپا بوده اند ولی‌یقین داریم که دردنبال کردن این موضوعها جزبدخواهی بر شرقیان بویژه بر مسلمانان منظور دیگری نداشته اند !

بهرحال ما از گذشته چشم پوشیده ازامروزسخن میرانیم:چنانکه درجای‌دیگری گفته ایم هر کشوری حکم خاندانی را داردومردمی که دریك کشور زندگی می‌نمایند اعضای‌آنخاندان شمرده‌می‌شوند وخود

پیداست که برای یکخاندانی بدترین آسیب است که هریك از اعضای آن هوای دیگری در سرداشته وبا دیگران راه رنجش ودشمنی بیماید .

مردم یك کشوری تایکدل ویکزبان نباشند نمی توان آینده درخشانی برای آنان امیدوار بود .

در یك کشوری همینکه دو تیرگی پیدا گردید اگر هردو تیره نیرومند است باهم بیکار و زدوخورد می نمایند واگر یك تیرهٔ چیره و دیگری زبون است این تیره زبون آلت دست بیگانگان می گردد .

باید ایرانیان یکی ازآرزوهای بزرك خود گردانند که درایران این بساط پراکنده دینی بهم خورده صوفیگری (۱) و علی اللهیگری و اسماعیلیگری وبهائیگری وهرچه ازاینگونه است ازمیان برداشته شود .

دین ساده تر ازآنست که باینهمه کشاکش نیازی باشد . اینهاهمه نتیجه نادانی گذشتگان است وامروز بایدچاره برای آنها اندیشیده شود .

اینها لکه های ننگی برجامهٔ هوش وخرد ایرانیان است که تااینها هست دشمنان ایران باستانی می توانند برهوش ودانش ایرانیان طعنه زده و آن نادانیها و گمراهی را بگواهی بیاورند . پس باید هرچه زودتر ریشه آن نادانیها را کند .

نمیگوییم : بادرشتی وآزار . می گوییم: بایند واندرز وبنام غیرت ایرانیگری.

کسانیکه دچار این گمراهیها شده اند بیشتر ایشان ساده دل و

---

(۱) مقصود ما از صوفیگری که نکوهش می کنیم پندارهای صوفیان است از وحدت وجود و رسیدن بخدا و مانند آنها . اخلاق صوفیان از درویشی و فروتنی واز خودگذشتگی و مانند اینها از این نکوهشهای ما بیرون است .

یا کذروتند که اگر با زبان پندباآنان گفتگو شده‌زبان‌آن پرا کنند کیها باز کرده شود بآسانی ازآن راه کمراهی باز می گردند .

بیشتر آنان ازمیوه کار خود ناآگاهند ونمیدانند که چه‌تیشه‌هایی بر ریشه آبروی ایران می زنند وبا چه لکه‌های ننگی دامن شهرت و سر فرازی این سرزمین کهن‌راآلوده می گردانند . از اینجاست که اگر از راستیها آگاهی یابند بزودی ازاسب لجاجت پائین آمده‌جبران گذشته را می نمایند . مگر آنانکه در لجنزار نادانی پاك فرو رفته اند ورراء نجاتی برای آنان باز نمانده .

آیا این ننگی برای ایران نیست که دسته های انبوهی ازمردم آن ازقرنها کیش خودرا پنهان میدارند وچندان پافشاری در پوشیده داشتن آن بکار می برند که نزدیکترین و کنجکاوترین کسان ازدانستن آن کیش در می مانند ؟! یك کیشی را چرا باید پنهان داشت ؟!

آیاننك نیست که دسته‌های بزرگی ازایرانیان رشته‌اختیارخودرا باین یا آن در صد ها فرسنگ دوری سپرده اند و همیشه از این راه دور گردن در برابر او کج ساخته از شنیدن نامش سرفرود میآورند وسالانه ازنان ورخت زنان وفرزندان خود بریده پولهای گزافی برای کامگزاریهای اومی فرستند ؟! آیاچنین‌زبونی باگردنفرازی‌و سربلندی چه سازشی دارد ؟!

ازهمه بدتر آنکه اگر روزی برای‌ایران پیش‌آمد که هر کس باید غیرت ایرانیگیری‌آشکار سازد وفداکاری نماید در چنان هنگامی این کسان ناگزیر اند که خودرا از برادران خویش کنار گرفته از پیشوای خود درآن‌دوری دستور بخواهند وچه‌بسا که‌آن‌دستورمخالف همت ایرانیگری باشد !

ازهمه اینها می گذریم : آیاآن کینه‌ودشمنی را که‌درمیانه ایرانیان پیداشده‌چه‌می گویید؟!آیاچه‌رواست که کسانی که زاده یکخاکاندوزیر سر پرستی یك قانون و یك دولت زیست می نمایند و اگر دشمنی رو نمود باید همه درپیرامون یك بیرق گرد آمده جانفشانی کنند ـ آیا بر چنین کسانی چه‌رواست که بیهوده و بیخود باهم دشمن باشند وهمیشه دل پر از کینه یکدیگر دارند ؟!

چه بسا رویداده که دو کسی که تا آن هنگام هر گز یکدیگر را ندیده ونشناخته اند بهمدیگر که‌می رسندبجای برادری و دستگیری از هم بنام همان پراکنده دینی ها از پای یکدیگر می کشند . در چند ماه‌پیش برای نگارش(۱) اینمقاله رویداد که باچندتن ازآشنایان سفرمیکردیم وبمهمانخانه ای درآمدیم . مهمانخانه دار با آنکه ایرانی بود وازنامش مسلمان می‌نمود هر گونه آزار ونامردی باما رواداشت بی آنکه‌هر گز مارا شناخته باشد وچون جهت را جستجو کردیم چون ما نماز خوانده ومسلمانی نشان‌داده بودیم واو کیش دیگری‌داشته بهمان کینه‌آن رفتار را با ما روا داشته .

آیا سزاست که مردم یك سرزمینی چنین رفتاری را باهمدیگر پیش گیرند ؟! کسانی می پندارند که باید در برابر کینه دیگران ما هم کینه توزی نماییم . ولی درجاییکه هر دو دسته ایرانی است کینه را با کینه کیفر نتوان داد !

درست‌داستان یکخاندان ودو برادر است . دریکخاندانی اگریك برادری کینه ورزید نباید برادر دیگر هم با کینه برابری نماید واگر نه شیرازه خاندان ازهم‌می گسلد بلکه‌باید بکوشد وریشه آن کینه ورزی‌را

از دل برادر خود بر کند .

این دسته های کوچك ایرانی نیز اگر ایرانی نبودند کار آسان بود وسزای بد رفتاری ایشان را بابدرفتاری میدادیم. ولی آنانهم ایرانی هستند وچاره جز کندن ریشه کینه از میان خردمان وآنان نداریم .

آری دین ارجمند است و هر کس حق دارد که در راه تعصب دینی ازبرادر همپشت خودبیزاری جوید وبا نزدیکترین دوستانخویش راه دشمنی پیش گیرد . ولی این‌ارج‌ازآن «دین» است . دینی که خرد آن را بپذیرد ومایه خرسندی و سر فرازی آدمیان باشد .آن چیزهایی که در ایران مایه پراکندگی ایرانیان شده فسوسا که جز یکرشته پندارهای بی سروبن نمی باشد ـ پندار هایی که خرد از آنها بیزار و آدمیگری از آن شرمسار است . همانا این پندارها بی ارجتر از آنست که کسی در راه آن کسی را از خود برنجاند . چه رسد بانکه با برادران همخاك خود دشمنی نماید وآبادی وسر فرازی مملکت خودرا فدای آن گرداند!

بیاری خداامروز ایران نیرو گرفته ومابرای این کشور بنام‌باستان آینده درخشان دیگری‌راامیدواریم : «ایران چراغ آسیا وآسیا چراغ سراسر گیتی خواهد بود»ولی بایدآسوده نه‌نشست‌باین‌آلودگیهای‌درون ایران چاره اندیشید .

کسروی

از خوانندگان پیمان

زیر این عنوان نکه‌هایی را که گاهی از
خوانندگان پیمان میرسد چاپ می کنیم

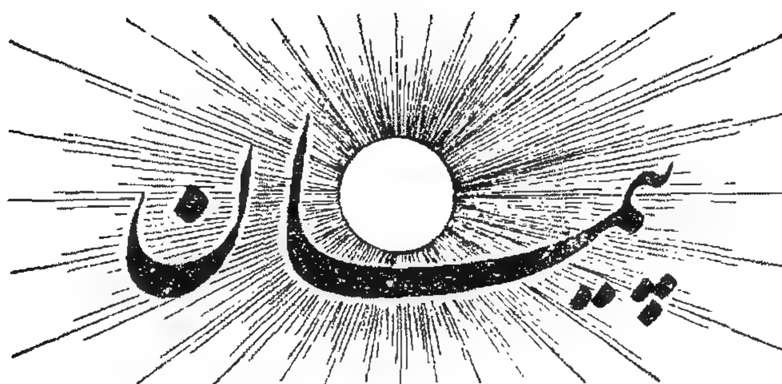
عیب را تا نگویی مردم ملتفت آن نمی شوند . پیمان پرده رمان‌را
دریده عیب آن را آشکار ساخت. گمان ندارم کسانیکه آن‌مقالات شمارا
در پیمان خوانده اند دیگر لذتی از خواندن رمان بر دارند · چنانکه
در چند روز قبل که بخواندن « بینوایان » اثر مشهور ویکتور هوگو
مشغول بودم در شیرین ترین نقطه داستان در آنجا که گفتگوی مسیو
میریل با آن مرد انقلابی گوشه نشین نقل می شود ناگهان مقالات شما
را یاد آورده بخود آمدم که این همه ساختگی است . نه میریلی بوده
ونه چنین مباحثه‌ای در گرفته . چنانکه‌اگر کسی خواب شیرین به‌بیند ونیمه
کاره بیدار شود حالت غریبی پیدا می کند که یك آن همه آن لذتها
هیچ و پوچ می شود من نیز بدان حال افتادم و همه لذتهایی را که از
حکایت شیرین وشیوای هوگو برده بودم یکجا از دست دادم . ودرآن
دقیقه که تحت تأثیر نگارشهای شما بفکر عمیقی فرورفته‌بودم تو گویی
هوگو را میدیدم که‌شبانه‌پشت‌میز نشسته وقلم‌بدست گرفته‌این‌قسمت رمان
خودرا تهیه میکند وبد انسان که اگر کسی تقلید دعوای زن و شوهر
را نشان‌بدهد یکدفعه شوهر شده با صدای خشن بزن عتاب می نماید و
فوری زن گردیده وبا صدای نازك جواب آن عتاب را میدهد هوگورا
هم دیدم که دمی مسیو میریل شده بالهجه کشیشانه ایرادات می کند و
هنگامی مرد انقلابی گردیده با زبانی براجواب آن‌ایرادات‌رامیدهد بقول

شما بحیرت فرو رفتم که چگونه این مرد شبهای دراز را بیدار مانده وهوش خود گداخته ودروغسازی می کرده ؟! چگونه عقل وحکمت او مانع این سفاهت نمی شده ؟!

بقول خانم سیاح هوگو وامثال او نظایر حوادث واقعه راساخته‌اند من هم بنوبت خود ادعان می کنم که هوگومغز بسیار روشنی داشته ودراین کتاب افسانه خود را با یکرشته بیانات حکیمانه آرایش داده ولی نباید پوشیده داشت که زحمت بیجا کشیده . زیرا این کار او درست مانندهٔ آنست که کسی شبیه سکه طلایی را از مس ساخته ودرآرایش آن هنر بسیار بخرج دهد وبااینهمه باز آن مس مس است وهرگزجای طلا رانخواهد گرفت وهمه آن آرایشها هدرخواهد بودو هرگزساختگی جای حقیقت را نخواهد گرفت .

این مثل را برای خانم سیاح می نویسم که ما اگر گدای بدبختی را دم در به بینیم بحال او رقت کرده هریکی باندازه استطاعت خود دستگیری ازاومی نماییم . ولی اگر کسی مجسمه یك گدای بدبختی رااز گچ یا برنز ریخته وآن رادم درما بیاورد آیا باوهم رقت کرده بصدد احسان ودستگیری می آییم یا اینکه آن وسیله تفریح و تماشا ساخته می خندیم ؟ .

پیمان : آیارمان نویسان ماچه پاسخی باین ایرادها دارند ؟.



در پیرامون تفک

در شماره سیزدهم پیمان گفتاری در پیرامون تفک نگاشته در آنجا در باره شیوع بکار بردن تفک در ایران از گفته توماس هربرت انگلیسی چنین آوردیم که نخستین بار که ایرانیان تفک بکار بردند هنگامی بود که در زمان شاه طهماسب درجنك با ترکان دسته ای از پرتغالیان بیاری سپاه ایران آمدند و تفک باخود داشتند و ایرانیان تفک اندازی را ازآنان یاد گرفتند .

پس از آن نوشته در کتاب «مآثر سلطانی» تالیف عبد الرزاقخان دنبلی باین عبارت بر خوردیم که در گفتگو از ترتیب جنك ایرانیان ومسلمانان در قرنهای پیشین می نگارد : « تا زمان سلطان حسین میرزای بایقرا ملا حسین کاشفی طرح تفک که در قران فرنك دایر بودبایران نمونه آورده بتدریج می ساختند » . (۱)

(۱) کتاب مآثرسلطانی در تبریز چاپ شده و از کتابهایی است که در آغاز برپا کردن نخستین چاپخانه در تبریز بعنوان نمونه چاپ کرده اند . ولی

از این عبارت پیداست که شیوع بکار بردن تفنك درایران پیش از زمان صفویان بوده و بر خلاف گفته توماس هربرت ایرانیان آن را از پرتغالیان یاد نگرفته‌اند . ولی داستان ملاحسین کاشفی را و اینکه او نمونه تفنك را بایران‌آورده است ندانستیم . ملاحسین معروف و کتابهای او از انوار سهیلی وروضه الشهداء دردست ماست . ولی از آن سفر او وراه‌آوردشگفتی که آورده هیچگونه‌آگاهی نداریم .مگر خوانندگان پیمان‌آگاهی برای ما بفرستند .

نیزاگر خوانندگان آگاهی دارند که نخستین بار در کدام جنك سپاهیان ایرانیان تفنك بکار برده اند بنگارند . زیرا باهمه این نگارش عبدالرزاقخان از تاریخها چنین بر می آید که در آغاز دوره صفوی تفنك در جنگها بکار نمیرفته ودر جنك چالدران تنها سپاهیان ترك تفنك داشته اند واین خود یکی از اسباب شکست ایرانیان بوده پس باید دید در کدام جنك تفنك اندازی از جانب ایرانیان آغاز شده .

این نسخه آن که ما در دست داریم خطی و نسخه خود مولف است که در آن تصرفهایی کرده . این نسخه راآقای خانبهادر از بصره برای ما فرستاده اند ، از جمله تصرفهایی که مولف در نسخه کرده در باره عبارت متن است که در اصل چنین نوشته : « تا زمان سلطانحسین میرزای بایقرا ملاحسین کاشفی اختراع تفنك نمود» سپس آن راقلم زده وبصورتیکه ما در متن آوردیم نگاشته است .

زبان فارسی

— ٤ —

این یکرشته گفتارهای خودرا بوزرت
جلیله معارف هدیه می سازم
کسروی

در گفتار پیشین گفتیم بهترین راه برای پیدا کردن کلمه های فارسی درست که بجای کلمه های عربی گزارده شود خواندن برخی کتابهای فارسی مولفان پیشین است و گفتیم دو کتاب را برای نمونه یاد می کنیم که یکی «اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی السعید» ودیگری «گلستان شیخ سعدی» است واسرار التوحید را درآنجا یاد کرده گفتگو از گلستان را برای این گفتار نگاهداشتیم :

گلستان سعدی از دیده شیوائی و شیرینی عبارات (نه از دیده نیك و بدمطالب) بهترین کتاب در زبان فارسی است که کسانی اگر در نگارش فارسی پیروی از شیوه آن بنمایند می توانند از یکرشته ناروائیها که در نگارشهای امروزی است آسوده بمانند .

باید دانست که فارسی که امروز در نگارشها بکار می رود گذشته از در آمیختگی با عربی و اینکه استقلال خود را از دست هشته یکرشته عیبهای دیگری را نیز داراست .

از جمله آن عیبها تکرار کلمه هاست که همه گرفتار اند وچون

بیابی تکرار میکنند . کسی نمی پرسد که « حقایق‌صحیحه » چه‌معنی دارد؟ حقیقت اگر صحیح نباشد که حقیقت نیست ؟! عبارت « معلومات اساسیه » در اینجا چه‌تناسبی دارد ؟! « مفاهمه » چیست و « تبادل افکار » چیست؟! آیا «مفکوره»منحوس از کجا پیداشده ؟! آیا « پیشرفت » و «انکشاف » که با یکدیگر ردیف شده چه‌تناسبی باهم دارند ؟!

اگر کسانی دقت در نگارشهای روزنامها وادارهٔ ها کرده بصدد خردهٔ گیری برآیند درپیشتر نگارشها در هر ستونی یا صفحه‌ای بیست یا سی غلط می توان شمرد . آن تیشه هایی که نصرالله کاتب وجوینی ووصاف ومیرزا مهدیخان و همراهان ایشان بر بنیاد زبان کهن فارسی فرودآورده اندهنوزجبران‌نشده‌ناگهان‌این‌ضربتهافرودآورده‌می شود .

کسانیکه غیرت ایرانیگری دارند باید این نگارشها را خوانده آه های سرد از دل برآرند .

از سخن خود دور نیافتیم : گذشته از موضوع در آمیختگی فارسی با کلمه های‌عربی که خودعیب‌بزرگی است وفارسی رااز‌استقلال بر انداخته در نگارشهای امروزی این دو عیب نیز فراوان هست که کلمه هارا تکرار می نمایند و آنگاه عبارتهای ناآشنا بکارمی برند . کسانیکه در ارزوی پرهیزازاین‌عیبها می باشند گلستان‌برای‌ایشان‌بهترین آموزگار است .

اگرچه‌درزمینه‌کلمه‌های‌عربی آن دریافتی راکه امروز ما داریم سعدی در آن زمان نداشته . بعبارت دیگر سعدی در بند آن نبوده که کلمه های عربی را بکار نبرد و همچون دیگران از زیان در آمیختن فارسی بعربی ناآگاه بوده واینست که درنگارشهای خود از عربیهای

عیب دیگر بکار بردن کلمه‌ها وعبارتهای نا روشن وساختگی است - کلمه‌ها وعبارتهایی که نویسنده از پیش خود ساخته بکارمی برد وچون بگوش وبمغز شنونده آشنا نیست ازاینجا سخن ازشیرینی می افتد. در اینگونه جاها چون کلمه ها بخود نویسنده نیز نا آشناست از اینجا آن را نسبت بمعنی مقصود نا رسا دانسته دست بدامن تکرار می زند و سخن را زشت تر از زشت می گرداند .

این عیب را نیز کمتر کسی در می یابد . ولی بیشتر نویسندگان گرفتار آن هستند . بویژه آنانکه مطالب را ازز بانهای بیگانه برمی گیرند وسروکار باترجمه دارند .

برای مثل عبارتهای پایین را از یکروز نامه می آوریم : « این یك اصل مسلمی است که حقایق صحیحه ومعلومات اساسیه از مفاهمه‌و تبادل افکار آشکار می شود . چه وقتی خواسته باشند مسائل مربوطه بحیات عمومی جامعه را بغرض ترقی واصلاح مورد فحص ومطالعه قرار دهند بهترین طریقه باساس اصل فوق حواله آن مفکوره باهل خبر و ارباب مشاغل مربوطه می باشد تا آنها مستقیماً اطراف موضوع را مطالعه نموده وسپس تصمیماتی در خصوص پیشرفت وانکشاف آن اتخاذ نمایند » .

میخواهد بگوید : « قاعده‌ٔمسلم است که چون درموضوعی مباحثه بمیان آمده اندیشهای گوناگون بیرون داده شد حقایق آشکار میگردد اینست که در کارهای زندگانی باید هر موضوعی را بشناسندگان ان فن سپرد که نیك‌وبد آن را بسنجند وراه پیشرفت آن را باز نمایند »

ولی احمقانه یکرشته عبارتهای ساختگی ناشناس بکار می برد و

عادت کرده اند زشتی آن را در نمی یابند . برای مثل عبارت پایین را از یکی از روزنامها برمی گزینیم :

« یك سرگرمی **و اشتغال صنعتی** برای خودتان انتخاب کنید که در ساعت **فراغت وبیکاری** بدان مشغول شده واستفاده نمایید که هم اوقات **فرصت وفراغت** خود را **ببطالت** نگذرانده **بتنبلی خسته کننده بیکاری** دچار نشده اید وهم **باذوق ومیل** مخصوصی که دراین عمل بروز میدهید کاری را از پیش برده وصنعت ظریفی را می آموزید که خود **مایه مسرت و باعث خوشحالی** است ورفته رفته تکمیل آن موجب **ارائه لیاقت و بروز استعداد** شما خواهد گشت »

آقای نویسنده دریکعبارت کوچکی گذشته از چند غلط اشکارو گذشته از کارزدن کلمه های بیجای عربی درهفت جانکرارهای بیجهت آورده کسی نمی پرسد اگر « فراغت » بمعنی بیکاری است دیگر آوردن کلمه بیکاری برای چیست ؟ آیا ذوق ومیل مخصوص چه تفاوتی باهم دارند که هر دو را پشت سر هم آورده ای ؟ اگر مقصود آقای نویسنده را با عبارت ساده و روشنی بیان کنیم یك نیم کلمه ها از میان خواهد رفت . بدینسان : « در ساعتهای بیکاری خود را با یاد گرفتن پیشه ای سرگرم بدارید که هم از بیکاری فرسوده نشوید و هم هنری یاد گرفته اید که خود مایه شادمانی است وآنگاه رفته رفته آنرا تکمیل نموده استعداد خود را اشکار می سازید » .

امروز همهٔ نویسندگان دچار این عیب هستند ولی کمتر کسی آن را در می یابد بهرحال زشت ترین عیب است که در هیچ زبانی ماننده آن پیدا نمی شود .

بیجا پرهیز نجسته . با اینهمه چون سعدی گوینده شیرین زبان‌واستادی بوده و فارسی رابسیارخوب میدانسته اینست که با همه پرهیز نجستن از عربی باندازه دیگران آلودهٔ آن نگردیده .

بهرحال مادراین باره‌پیروی ازسعدی نخواهیم داشت‌وعربی‌هایی که او بکار برده ما بیشتر آنها را کنار خواهیم گزاشت . ولی در باره فارسی ازسخنان سعدی‌چیزهای بسیاری رامی‌توان یاد گرفت . بسیاری از کلمه‌ها یاعبارتهایی که‌ما امروز فارسی آن‌رانمیدانیم از گلستان‌میتوان بدست آورد .

نیز درباره تکرار کلمه ها و بکار بردن کلمه های‌ناآشنا که گفتیم دو عیب‌دیگرزبان‌امروزی‌ماست اگر کسانی پرهیزازآنهاراخواستارباشند چه بهتر که‌پیروی از گلستان‌نمایند . سخنان‌سعدی ازاین‌دوعیب‌پاکست .

پیشینیان‌آرایش سخن‌را کوتاهی آن می دانستند . واین‌بود سخن راهرچه کوتاهتر گزارده وبرای آنکه آن کوتاهی مانع روشنی معنی نباشد آشناترین کلمه‌ها را برگزیده وروان‌ترین شیوه‌رابکار می بردند باره کتابهای پهلوی که اکنون دردست ماست ودر آخرزمان ساسانیان یا در آغاز زمان اسلام نگارش یافته آنها نیز بهترین نمونه کوتاهی‌و سادگی سخن می باشد واز اینجا پیداست که شیوه سخن گویی وسخن نویسی ایرانیان باستان هم آن‌بوده که سعدی ومانندگان او بکار برده‌اند و ما امروز در جستجوی آن می باشیم.

از اسرارالتوحید جمله هایی را برای نمونه آوردیم از گلستان نیز جمله هایی می آوریم . وخود شایسته آنست که کسانی آنها را بیاد سپرده در نگارشهای خود پیروی از آنها کنند :

« رنجیده نگه کرد » « دشنام دادن گرفت » « ازسر خون اودر گذشت » « روی از اینسخن درهم کشید » « بجان رنجیدند » «دولشکر از هر طرف روی بهم آوردند » « این بگفت و بر سپاه دشمن زد » « گوشمال بسزا داد » « تنی چند ازمردان کار آزموده » « شبانگه که دزدان باز آمدند » « سالی دو برین بر آمدند » « در نهاد وی جایگیر نشده است » « گریه وزاری در نهاد » « دزدان خفاچه بر کاروانزدند وپاك ببردند » « برك درختان خوردن گرفت و بیخ گیاهان بر آوردن » « سخن درمیان دودشمن چنان گوی که اگردوست‌شوندشرم زده‌نباشی » « هر که بدی رابکشد خلق رااز بلای او برهاند واورا ازعذاب‌خدای » « دشمن چون از هر حیلتی باز ماند در دوستی بجنباند انگه بدوستی کارها کند که دشمن نتواند » و « نادان‌را بهتر ازخاموشی نیست‌واگر این بدانستی نادان نبودی » .

«خبری راکه دانی دلی بیازارد توخاموش باش تادیگری بیارد»
« بی هنران هنرمندان را نتوانند دیدن همچون سگان بازاری سك شکاری بینند مشغله بر آرند وپیش آمدن نیارند»

در این عبارتها کلمه های عربی بسیار کم بکاررفته وکلمه‌هایی است که ما می توانیم برداشته فارسی بجای آنها بگزاریم · نیز تکرار هیچ نشده و عبارت های ساختگی نا آشنا بکار نرفته است . کسانیکه بوسوسه تکرار کلمه گرفتار اند وچنین می پندارند که اگر کلمه ها را مکرر نیاورند معنی فهمیده نخواهد شد از این عبارتها و عبارتهای اسرار التوحید که در شماره گذشته آوردیم عبرت گیرند ·

کسروی

سال دوم پیمان

چون پس از این شماره از سال یکم پیمان دو شماره بیشتر باز نمانده که شاید آنهارا در یکجا نشر نماییم اینست که از اینجا آغاز میکنیم دربارهٔ سال دوم پیمان آگاهیها بدهیم :

۱ - در سال دوم پیمان بزرگتر از امسال خواهد بود که یا برشمارهٔ صفحها افزوده هرشماره را درصد صفحه چاپ خواهیم کرد و یاقطع آن‌را بزرگتر گردانیده باندازهٔ مجلهٔ مهر خواهیم گردانید .

۲ - سال دوم ازآذرماه شروع گردیده هرماهی یکشماره چاپ خواهدشد.

۳ - در تابستان یا درآخر سال دوماه تعطیل کرده بجای دوشماره کسر یك کتاب بمشترکین خواهیم فرستاد .

٤ - کتاب مزبور عبارت است از « تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان » تألیف آقای کسروی که عربی آن درصیدا چاپ یافته و شامل حوادث انقلاب آذربایجان و دیگر حوادث مهمه آنجا از سال ۱۳۲٤ تا سال ۱۳٤۲ می باشد . کتاب شامل عکسها و تصویر های بسیار و صفحهای آن بیش از ۲۵۰ صفحه خواهدبود.

٥ - وجه اشتراك سالانه پنج تومان ششماهه ۲٥ ریال. برای شاگردان دبستانها و دبیرستانها سالانه ٤۰ ریال و برای طلبهٔ علوم دینی ۲٥ ریال خواهد بود که نقد پس از نشر شمارهٔ یکم گرفته خواهد شد .

٦ - بهیچ کس بی درخواست مجله فرستاده نخواهد شد .

۷ - امسال هنگامیکه ما بنوشتن پیمان آغاز کردیم دلها همه از مهر اروپا سرشار و چنان بود که جایی برای سخن دیگری باز نمانده بود . ازاین جهت ما ناگزیر بودیم که نخست با اروپاییگری نبرد کرده دلهارا ازآن سبکبار ساخته سپس بکارهای دیگری بپردازیم .

این بود که در شمارهای امسال پیمان بیش‌ازهرچیزی بنکوهش اروپاییگری

پرداختیم و خدایرا سپاس می‌گزاریم که فیروزی از آن ما بود. کسانیکه با روزنامها سروکار دارند می‌دانند که تا یکسال پیش « فرزندان پاك داریوش » چه زبونیها از خود نموده چه سیاه روییها بار می‌آوردند.

در سراسر روزنامها (جز از یکی دو روزنامه) ترازوی شرق و غرب برپا کرده پیاپی بسنجش بر می‌خاستند و پست نهادانه در هرچیزی ایران را بی ارجتر از غرب می‌گرفتند. ولی امروز کمتر نشانی از آن پست نهادیها بازمانده. دیگر کسی اروپا را « دنیای تمدن » نمی‌خواند. دیگر کسی ایرانیان را از هرباره اروپایی نمیخواهد. مگر پاره نویسندگان گمنام فرومایه که هنوز هم رگ غیرتشان نجنبیده وهنوزهم دراینجا وآنجا بطور قاچاق مقاله نوشته از توهین بایران دل خودرا سرد میکنند.

مقصود ازین شرح آنکه ما درسال دوم چندان نیازی به نبرد بااروپاییگری نداشته اینست که زمینه سخن را در آنجا تغییر داده بیشتر از قانونها و اخلاق و اینگونه موضوعها سخن خواهیم راند.

۸ – در امسال ما ناگزیر بودیم که کمتر مقاله از بیرون بپذیریم. زیرا ما پیمان را برای پیشرفت یکرشته مقاصدی بنیاد نهاده ایم که باید جز در پیرامون آنمقاصد چیز ننویسیم. و اگر مقاله از خارج می پذیرفتیم رشته از دست رفته ناگزیر بمطالب بیگانه می پرداختیم و چه بسا که خوانندگان بسخنان متناقض هم برمیخوردند.

امروز بیشتر نویسندگان از روی فهم و باور چیز نمی‌نویسند.

یکی اخلاق را یگانه چاره دردها می داند. دیگری تنها علمرا درمان بیماریها می‌شناسد.

سومی می‌گوید: دین و بس. بسیاری از اینان آنچه را که امروز گفته فردا فراموش می‌نماید.

از همه بدتر آن کسانی اند که میخواهند میانه ما و اروپا میانجی شده فیلسوفانه سخنوری نمایند. اینان کسانی اند که هرگز فهم خود را بکار نیانداخته و گفته های مارا در نیافته اند ولی از رندی و بیشرمی که میخواهند برتری برما جویند بمیل‌خود مارا تندرو قلمداده یکراه میانه ای پیش میاورند

داستان ایشان داستان آن نادان کج اندیش است که در بیابان راه را گم کرده بود و بیراهه گام برمیداشته کسی باو گفت: راه نه اینست که تو میروی بلکه باید برگردی راه راست را پیدا کنی.

نادانك برای آنکه برتری بر آن راهنما جوید میانه دو راه بیراهه پیش گرفته روانه گردید.

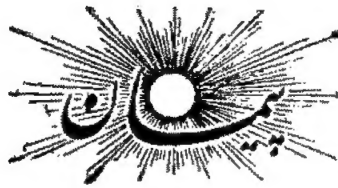
ما اگر مقاله از بیرون چاپ میکردیم بیشتر انها در این زمینه میانجیگری بود.

گذشته از این بیشتر نویسندگان گرفتار یکرشته اصطلاحات بیمعنایی هستند که همیشه آنها را بکار میبرند و ما از آن کامه‌هاسخت بیزاریم «اصول اجتماعی» «جامعه» «تنازع بقا» «تمدن» تربیت» «روحیه» اینها کامه هایی است که یا معنی ندارد و یا نویسندگان معنیهای آنها را ندانسته بیجا بکار می برند.

نیز نویسندگان آلوده اند که هر سخنی را بلفافه عبارتهای نامفهوم و بیجا به پیچند با آنکه ما همیشه میخواهیم ساده ترین عبارتها را بکار ببریم مثلا بجای عبارت «روحیه مردم خراب است» ما میگوییم: «دلها افسرده است» بجای «مساعی و قوای فعاله ما در تضعیف و خواری یکدیگر بکارمیرود» میگوییم: «ما بزیان یکدیگر میکوشیم».

بدتر از همه آنکه بیشتر نویسندگان ما خود را ریزه خوار خوان اروپاییان و مصریان می دانند و بجای آنکه خودشان آنچه میدانند بنویسند و اگر نمیدانند خاموشی گزینند نگارشهای اروپاییان و مصریان را دزدیده و مقاله میسازند. دسته دیگر که دزد نیستند این زشتی را دارند که پیاپی نام غوستاو لوبون و تولستوی و سقراط و فرید وجدی و نیقولا حداد ودیگران را میبرند واین زشتی‌رامایه سرفرازی خود میشمارند.

اینها جهت هاییست که مارا از پذیرفتن مقاله های دیگران باز میداشت و هرگز نمیخواستم زبون عادتهای زشت دیگران باشیم. ولی بیاری خدا کم کم نویسندگانی باما رابطه پیدا کرده اند که موافق آرزوی ما نویسندگی مینمایند و اینست که درسال دوم پیمان مقاله ازبیرون بیشتر خواهیم پذیرفت



مجله همایون

مجله همایون که همچون نامش همایون است بزودی شماره اول آن از طبع خارج خواهد شد. دارنده ونویسنده این مجله آقای حکمی زاده قمی است که خوانندگان پیمان از خواندن نگارشهای ایشان بی بهره نبوده اند و اندازه دانش ایشان را می شناسند . از این‌جهت امیدواریم که باشتراك وخریداری آن مجله مبادرت خواهند نمود

پیمان

پیام

اصفهان آقای ع ش

نامه شمارسیده از پاکدلی شما و نوازشی که ازمادریغ نساخته‌اید سپاسگزاریم وچون آدرس روشنی نشان نداده‌اید پاسخ نامه‌تان جداگانه نفرستادیم

پیمان

نمایندهٔ پیمان در تبریز

در تبریز گذشته از برادر ماآقای خازنی آقای میرزا محمد علی اخباری نماینده واختیاردار پیمان میباشند. کسانیکه بتازگی بوسیله آقای اخباری خواستار مجله شده‌اند وجه اشتراك را بایشان بپردازند